

دامنه مطالعات ژئوپلیتیک پست مدرن

فاطمه سادات میراحمدی (دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

smirahmadi@ut.ac.ir

یاشار ذکی (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

yzaki@ut.ac.ir

DOI: 10.22067/pg.v3i3.57479

چکیده

پست‌مدرنیسم بسیاری از فرضیات پایه‌ای ژئوپلیتیک را با سستی مواجه کرده است. این تحقیق که از نوع تحقیقات بنیادی نظری است، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، با بررسی بنیان‌های فکری و فلسفی ژئوپلیتیک پست‌مدرن، تلاش دارد به این سؤال پاسخ گوید که دامنه مطالعات ژئوپلیتیک پست-مدرن چه مباحثی است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد مباحث ژئوپلیتیک پست‌مدرن تأثیر پذیرفته از بحث‌های پست‌مدرن در کل علوم اجتماعی و نیز کل جغرافیای انسانی بوده است. می‌توان دو خط سیر کلی را در مطالعات ژئوپلیتیک پست‌مدرن تشخیص داد. اول، در نظر گرفتن ژئوپلیتیک پست‌مدرن به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌های ژئوپلیتیکی، که در این زمینه به شالوده‌شکنی علم ژئوپلیتیک پرداخته می‌شود. دوم، در نظر گرفتن ژئوپلیتیک پست‌مدرن به عنوان مطالعه بعثت ناشی از زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن، که در این زمینه به تحلیل مسائلی مانند فضای جریان‌ها، فشردگی زمان-فضا، واقلمروآگاهی، کروئوپلیتیک، ایغوپلیتیک و تبعات آن‌ها برای تحلیل‌های ژئوپلیتیکی پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پست‌مدرنیسم، ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک پست‌مدرن، فراروایت، پندار ژئوپلیتیکی مدرن.

مقدمه

بحث‌های نظری زیربنا و اساس هر رشته علمی را تشکیل می‌دهد. ژئوپلیتیک به عنوان یکی از زیرشاخه‌های رشته جغرافیای سیاسی، تحت تأثیر مکاتب جغرافیایی و فلسفی، و نیز مسائل مطرح در سطح جهانی، طی مقاطع مختلف تحولاتی را تجربه کرده است. این تحولات، به ویژه از دهه ۱۹۹۰م. تحت تأثیر دیدگاه‌ها و مکاتب گوناگون وارد شده به رشته جغرافیای سیاسی و نیز تغییرات بنیادین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهانی چشمگیرتر بوده است. بعد از جنگ سرد، و با فروپاشی دنیای دوقطبی، بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی از یک جهان تقسیم شده به دو بلوک ایدئولوژیک بی‌اعتبار شد (Reuber, 2009: 451)؛ و یک سردرگمی در رابطه با ژئوپلیتیک به وجود آمد؛ چرا که تحلیل‌ها و تبیین‌های سستی مربوط به دوران جنگ سرد دیگر کارایی چندانی نداشتند و دیدگاه‌های جدیدی که بتواند پاسخگوی وضعیت و مسائل موجود در جهان بعد از جنگ سرد باشد، نیز هنوز ابداع نشده و به تأیید نرسیده بود (Ó Tuathail et al, 2001: 240)؛ از این رو سیاستمداران، دانشگاهیان و ... شروع به تلاش جهت ارائه مدل‌های تبیینی نو برای بی‌نظمی جدید جهانی پس از جنگ سرد کردند؛ و روایت‌های ژئوپلیتیکی جدیدی ارائه دادند. در ابتدا دیدگاه‌های برجسته، از خارج از رشته جغرافیا ارائه شد. برخی از مهم‌ترین این اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها عبارت بودند از «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما، «ژئواکونومی» ادوارد لوت‌واک، «برخورد تمدن‌ها» ی‌ساموئل هانتینگتن، و «نظم نوین جهانی» جورج بوش (پدر) (Kuus, 2011: 524). با این حال، این اندیشه‌ها که با هدف تعریف یک نظم ژئوپلیتیکی جدید، در قالب روایت‌های کلان و جهان‌شمول، توسط نخبگان دستگاه‌های دولتی و محافظه‌کار صورت گرفت؛ به سرعت با چالش روبه‌رو شدند و مورد انتقاد قرار گرفتند؛ چرا که شرایط جهانی پیچیده‌تر و متناقض‌تر از آن بود که تنها با روایتی کلان بتوان آن را تبیین نمود (Moradi & Afzali, 2013: 227-228). جغرافیدانان سیاسی، ضمن پاسخ به این اندیشه‌های مطرح شده در خارج از رشته، دیدگاه‌های خاص خود را در مورد ژئوپلیتیک ارائه دادند. در این زمینه، در عین حال که تحقیقات ژئوپلیتیکی مبتنی بر دیدگاه‌های از پیش موجود (مانند فضایی و رفتارگرایی) توسعه یافت، برخی اندیشمندان نیز به دنبال ادراک متفاوتی از ژئوپلیتیک بودند که نتیجه آن ادبیات مهم «ژئوپلیتیک انتقادی» بوده است. ژئوپلیتیک انتقادی، که در آغاز عمدتاً مبتنی بر دیدگاه پساساختارگرایی بود، در روند توسعه خود، دچار تحولاتی شده و امروزه از دیدگاه‌های متنوعی بهره می‌برد. نتیجه این امر ظهور تدریجی پسوندهای مختلف از ژئوپلیتیک مانند ژئوپلیتیک

پست مدرن بوده است (Sharp, 2013:20). اما، تاکنون در زبان فارسی، کمتر به چیستی ژئوپلیتیک پست-مدرن و دامنه مطالعات آن پرداخته شده، و در تحقیقات محدود انجام شده نیز، به بنیان‌های فکری-فلسفی ژئوپلیتیک پست مدرن، بی توجهی شده است. همین امر موجب یک سردرگمی و سوء برداشت در مورد چیستی ژئوپلیتیک پست مدرن و قلمرو موضوعی آن، و نیز تفاوت ژئوپلیتیک پساساخترگرا و پست مدرن شده است. از این رو، با توجه به خلأ ادبیات در زمینه ژئوپلیتیک پست مدرن، مقاله حاضر با بررسی بنیان فکری-فلسفی ژئوپلیتیک پست مدرن، تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ گوید که دامنه مطالعه ژئوپلیتیک پست مدرن چه مباحثی است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع تحقیقات «بنیادی نظری» است؛ روش تحقیق آن نیز «توصیفی - تحلیلی» است. با توجه به ماهیت موضوع، روش گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی است. به این ترتیب که اطلاعات مورد نیاز از کتاب‌ها و مقالات استخراج و طبقه‌بندی شده و سپس به شیوه کیفی، به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته شده است.

مبانی نظری

برای درک چیستی و قلمرو مطالعات ژئوپلیتیک پست مدرن ابتدا باید بنیان فکری - فلسفی آن را شناخت. بنیان فکری-فلسفی مباحث پست مدرن در رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، در بحث‌های پست مدرن در کل علوم اجتماعی و نیز جغرافیای انسانی قرار دارد. از این رو در این بخش به بررسی پست-مدرنیسم و جغرافیای پست مدرن پرداخته می‌شود:

۱. پست مدرنیسم

در یک بیان کلی، «پست مدرنیسم» به مجموعه‌ای از گسست‌های مرتبط با پروژه مدرنیسم و انتقادات از مدرنیسم اشاره دارد (Jameson, 1991:1)؛ (Flusty, 2005:171) و اساساً طغیانی بر ضد عقلانیت مدرن و معرفت‌شناسی مدرنیست است (Dear, 1988:265)؛ (Dear & Wassmansdorf, 1993:322). برخی، میان دو واژه «پست مدرنیته» و «پست مدرنیسم» تمایز قائل می‌شوند. از این منظر، پست مدرنیسم به عنوان یک عصر، پست مدرنیته نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، «پست مدرنیته» بیانگر شرایطی خاص است که در آن وضعیت پست مدرن حاکم شده باشد و بیشتر به عنوان مشخصه دوره سرمایه‌داری معاصر در

نظر گرفته می‌شود (Moinee Alamdari, 2006: 127-128). «مدرن» یا «مدرنیته» که پست‌مدرنیسم به آن اشاره دارد نیز به عنوان یک درک گفتمانی خاص از جهان در نظر گرفته می‌شود که از عصر روشنگری در قرن هجدهم در اروپای غربی ظهور یافت (Cox, 2014: 13). عناصر تعریف‌کننده پست‌مدرنیته از مجموعه‌ای از تحولات در ادراک‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درباره این مسئله که جهان چگونه تجربه شده و وضعیت کنونی چگونه تحقق یافته، به وجود آمده است (Gregory et al, 2009: 568). «پست‌مدرنیسم» به عنوان یک فلسفه یا روش، بازنمایی‌کننده مجموعه‌ای از گفتمان‌های فلسفی و متدولوژیکی است که نسبت به سازه‌های بنیادین هر اقتاعی و به ویژه هژمونی هر اقتاع فکری واحدی (هر روایت کلان واحدی) ستیزه‌جو هستند. آنچه در این دو رویکرد به صورت ضمنی مشترک است، مفهوم یک «گسست رادیکال» بین شیوه‌های گذشته و حال است (Dear & Dahmann, 2008: 269).

یافتن یک تعریف بی‌مناقشه برای واژه پست‌مدرن تقریباً ناممکن است (Malpas, 2009: 11). از آنجا که این واژه، دقیق و واضح نیست (Ward, 2004: 264)، به انحاء متفاوتی مانند نوعی شکل بندی زیبایی-شناسانه جدید (حسن، ۱۹۸۲، ۱۹۸۷)؛ نوعی وضعیت (لیوتار، ۱۹۸۴؛ هاروی، ۱۹۹۰ م.)؛ نوعی فرهنگ (کانر، ۱۹۹۷ م.)؛ نوعی امر مسلط فرهنگی (جیمسون، ۱۹۹۱ م.)؛ دستوری اخلاقی یا سیاسی (بومن، ۱۹۹۳، ۱۹۹۵ م.)؛ افق جدیدی برای تجربه فرهنگی، سیاسی و فلسفی (لاکلا، ۱۹۸۸ م.)؛ نوعی توهم (ایگلتن، ۱۹۹۶ م.)؛ نوعی شکل بندی سیاسی ارتجاعی (کالینیکاس، ۱۹۸۹ م.)؛ یا حتی اشتباهی نسبتاً ناگوار (نوریس، ۱۹۹۰، ۱۹۹۳ م.)؛ تعریف شده است (Malpas, 2009: 14). به سخن دیگر، یک بدنه منحصر به فرد از «نظریه پست‌مدرن» هرگز وجود نداشته و احتمالاً دلیل آن، ماهیت تفکر پست‌مدرن بوده است. با این حال، توجه به چگونگی توسعه و بانفوذترین خط سیرهای پست‌مدرنیسم، برای درک پست‌مدرنیسم و ژئوپلیتیک پست‌مدرن مؤثر و ضروری است:

اولین استفاده از اصطلاح پست‌مدرن در خلاصه‌ای از آرنولد توین بی در مورد «مطالعه تاریخ» در سال ۱۹۴۷ م. بود. از دهه ۱۹۵۰ م. به بعد، این اصطلاح در آثار مختلف و البته فاقد تعریف دقیق ظاهر شده است. پست‌مدرن در استفاده‌های اولیه، تقریباً به معنای عصری به دنبال عصر مدرن؛ و مشخص‌کننده پایان مدرنیته یا حداقل برخی از عناصر آن است. ظهور، تکامل و روشن‌ترین شکل اندیشه پست‌مدرن، در حوزه «نقد ادبی» در امریکا بود و پست‌مدرنیسم یکی از اصطلاحات کلیدی برای یک موضع ضد مدرنیستی شد که روشن‌ترین بیانات را در هنرهای تجسمی یافت (Minca, 2009: 364)؛ و سپس به

دیگر حوزه‌ها، مانند عکاسی و ... راه یافت (Dear & Wassmansdorf, 1993:322). این تحولات، اولین موج پست مدرن را مشخص می‌کند که منجر به ظهور اشکال جدیدی از هنر و نیز بیانات جدید در علوم انسانی شد و بیش از هر چیز، شامل «رد روایت‌های کلان و معرفت‌شناسی‌های کلان مدرنیته» بود.

دهه ۱۹۷۰م. شاهد یک تغییر در بحث‌های پست مدرن بود و پست مدرنیسم به طور تدریجی به درون پسا ساختارگرایی فرانسوی جذب شد. وقایع فرهنگی و سیاسی اواخر دهه ۱۹۶۰م. در فرانسه، همراه با تحولات سریع در اقتصاد سیاسی جهانی، یک بازنگری دقیق در معرفت ساختارگرایانه به وجود آوردند. انقلاب پسا ساختارگرایی، به ادعاهای «علمی» پارادایم‌های عمده حمله کرد، ادعاهایی که اساس هستی-شناختی آن‌ها در اندیشه‌ها و ایدئال‌های روشنگری از حقیقت و بی‌طرفی بنا شده بود. برخورد اولیه بین پسا ساختارگرایی و پست مدرنیسم به طور عمده متمرکز بر به کارگیری رویکردهای شالوده‌شکنانه به پیشگامی ژاک دریدا و نیز اندیشه‌های رولان بارت بود. بعدها تأثیرات دیگر پسا ساختارگرایان مانند اندیشه‌های فوکو در مورد قدرت و گفتمان و تفسیر لاکان از اندیشه فرویدی اهمیت یافت. پست مدرنیسم «شالوده‌شکنانه» سال‌های اولیه به وسیله یک رویکرد «متنی زبانی»^۱ مشخص شده بود و بسیاری از کارهای اولیه به تحلیل نقش زبان و به ویژه عدم توانا بودن زبان برای بازنمایی، اختصاص داده شده بود و توجه زیادی به شالوده‌شکنی متن‌ها می‌شد. یکی دیگر از تأثیرات کلیدی پسا ساختارگرایی بر چرخش پست-مدرن، دغدغه نسبت به عملکرد قدرت و ساخت ذهنیت بود که تا حد زیادی از تحقیقات میشل فوکو الهام گرفته است. بر این اساس، تولید دانش که بر اساس فلسفه پوزیتیویسم، بی‌طرف و عینی توصیف می‌شد، اکنون ذاتاً آغشته به قدرت است (Minca, 2009:364-370). در این زمینه، ترجمه کتاب «وضعیت پست مدرن ۲» ژان فرانسوا لیوتار در سال ۱۹۸۴م. یک نقطه عطف مهم بود. پست مدرنیسم برای لیوتار «درک مدرنیسم به اضافه بحران‌هایش» بود (Moradi & Afzali, 2013:94). وی پست مدرنیسم را «تردید نسبت به فرا روایت‌ها» تعریف کرد (ترنر، ۱۳۹۰: ۴۸). وی دانش علمی را نوعی گفتمان (Moradi & Afzali, 2013:94-96) و علم را یک بازی زبانی دانست (Lechte, 1999:362)؛ و به این مسئله پرداخت که چگونه شکل‌های مختلف معرفت به وجود می‌آیند، تحت کنترل و دسترسی چه کسی هستند و چگونه اعتبار پیدا می‌کنند (Ward, 2004:225).

1 linguistic textual

2 La Condition Postmoderne

نکته مهم این که پاسااختارگرایی تنها یک منبع الهام برای چرخش پست‌مدرن نبود. در لحظاتی خاص، این دو غیر قابل تشخیص شدند؛ اما همه افراد چرخش پست‌مدرن را در این زمینه زبانی - فرهنگی - فلسفی درک نکردند. برای برخی تحلیلگران، این خود جهان بود که به سرعت در حال تغییر بود؛ و درک‌های جدید، ابزارهای شناختی لازم برای کشف تحولات آن بودند. برخی از تغییراتی که توسط برخی به عنوان بسته شدن یک عصر و ظهور یک فرهنگ و جامعه «پست‌مدرن» جدید تفسیر شدند عبارت‌اند از: جهانی شدن بسیاری از فرایندهای اقتصادی؛ انقلاب فناوری؛ انتشار سیاره‌ای مدل‌های مصرفی معین؛ تکه‌تکه شدن فرهنگ‌ها؛ ظهور موضوعات فرهنگی و سیاسی بی‌شمار؛ نگرانی رو به رشد برای محیط زیست؛ ظهور مجدد منطقه‌گرایی‌ها، محلی‌گرایی‌ها و بنیادگرایی‌ها؛ پیروزی یک رژیم سرمایه‌داری از انباشت انعطاف‌پذیر؛ تهدید (اگر نگوئیم «پایان») حکومت ملی (Minca, 2009: 365-366)، و تحلیل رفتن و مقبوض شدن حاکمیت حکومت‌ها در پی کاهش نقش حکومت‌ها در دفاع خارجی و نظارت داخلی؛ وابسته شدن فزاینده دولت‌ها به هم؛ به وجود آمدن جامعه فراملی و شبکه‌ای از گروه‌ها و سازمان‌هایی که مستقل از دولت عمل می‌کنند؛ و عدم سرسپردگی حزبی - طبقه‌ای و برآمدن هویت‌های سیاسی جدید، به ویژه آن‌ها که توسط «جنبش‌های نوین اجتماعی» بسیج می‌شوند (Nash & Scott, 2009: 229).

(231)

نگرش پست‌مدرن اغلب نگرشی ضد مارکسیستی بوده است. با این حال، توسط بسیاری از «پسامارکسیست‌ها» به کار گرفته شده؛ و حتی برخی پست‌مدرنیسم را فرزند ناخواسته نظریه مارکسیستی در نظر گرفته‌اند (Minca, 2009: 363). بر این اساس برخی چون دیوید و مایک فدرستون، عصر جدید را مرحله‌ای در توسعه سرمایه‌داری دانسته‌اند. پیروان سنت نئومارکسیستی نیز تمایل دارند وضعیت کنونی را چهره «سازمان نیافته» سرمایه‌داری معاصر (مانند لش) یا «منطق فرهنگی سرمایه‌داری اخیر» (مانند جیمسون) ببینند (Nash & Scott, 2009: 231). برای مثال، فردریک جیمسون، در اثری تحت عنوان «پست‌مدرنیسم، یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری اخیر» (۱۹۸۴م)، از یک سو اصطلاح پست‌مدرن را به عنوان تولیدی از تغییرات به وجود آمده در سرمایه‌داری جهانی شرح داد؛ و از سوی دیگر، آن را به عنوان یک تغییر رادیکال در ویژگی‌های زمانی ما در نظر گرفت که بررسی آن نیازمند ابزارهای تحلیلی خاص است. کار جیمسون برای ورود بحث پست‌مدرنیسم به رشته جغرافیا مهم بود. او تأکید خاصی بر «فضا» و «فرایندهای فضایی»، به عنوان کلیدی برای درک و تدوین تغییرات در سازمان پیشرفته سرمایه‌داری جهانی

داشت. این واقعیت که اندیشمندان مهمی که چرخش پست مدرن در جغرافیا به آن‌ها منتسب است، در یک پس زمینه «مارکسیستی» مشترک بودند؛ برای درک پست مدرنیسم در جغرافیا اهمیت زیادی دارد. تفسیر ماتریالیستی جیمسون از تحولات سرمایه داری جهانی، اولین تحلیل از پست مدرنیسم در علوم اجتماعی بود که مورد پذیرش گسترده قرار گرفت و جغرافیدانان به ویژه از آن تأثیر پذیرفتند. کار جیمسون پیوند بین فاز هنوز ناشناخته سرمایه داری پیشرفته را به تغییرات عجیب قابل مشاهده در عرصه های اجتماعی و فرهنگی ممکن ساخت و یک دستگاه تحلیلی برای توصیف فضا مندی های سرمایه داری فراهم آورد (Minca, 2009: 366).

۲. جغرافیای پست مدرن

«پست مدرنیسم» بسیاری از فرضیات پایه ای جغرافیا را سست کرده است (Flusty, 2005: 169). جغرافیدانان انسانی، در اواسط دهه ۱۹۸۰م. در پاسخ به اهمیت داده شده به متغیر «فضایی» در مقاله جیمسون (۱۹۸۴م.) با چالش پست مدرن مواجه شدند (Dear & Wassmansdorf, 1993: 324). بر اساس نظر جیمسون، نظریه پست مدرن اهمیت زیادی برای «فضا مندی» در دوره معاصر قائل است (Gregory, 1994: 139). یکی از ادعاهای جیمسون این بود که فضای موجود سازمان اجتماعی، جهت تطبیق با عرصه های جدیدی که بر اثر سرمایه داری جهانی ظهور یافته اند، دچار تغییر شده است. از زمان انتشار مقاله وی، تحقیقات پست مدرن در جغرافیا، به ویژه در مورد فضا های پست مدرنیته و به طور خاص اشکال شهرنشینی و فرهنگ پست مدرن توسعه یافت (Dear & Wassmansdorf, 1993: 324). با این حال، مباحث مربوط به نظریه اجتماعی انتقادی اوایل دهه ۱۹۸۰م. و به طور متناقض، نقدهای مارکسیستی از اندیشه های پست مدرن و حتی رد دیدگاه های پست مدرن توسط بعضی از جغرافیدانان مارکسیست، به عنوان برخی از مهم ترین آثار پرنفوذ در «جغرافیای پست مدرن» در نظر گرفته می شوند. در این زمینه بهترین مورد شناخته شده، کتاب «وضعیت پسا مدرنیته»، اثر دیوید هاروی است که به صراحت ضد پست مدرن^۳ است و به عنوان اثر کلیدی «جغرافیای پست مدرن» در نظر گرفته می شود. اما با رشد اهمیت پسا ساختار گرایی، پسا استعمار گرایی و نظریه فمینیستی، از نفوذ مارکسیسم در «جغرافیای پست مدرن» کاسته شد (Minca, 2009: 367).

اوج موج پست‌مدرنیسم در جغرافیا دوره سال‌های بین اواسط دهه ۱۹۸۰م. و اواسط دهه ۱۹۹۰م. است؛ اما جغرافیای پست‌مدرن پویایی خود را در سال‌های بعد نیز حفظ کرده است. دو مسیر حیاتی و دو دوره مهم در ظهور «جغرافیای پست‌مدرن» وجود داشته است. اول، دوره بین سال‌های ۱۹۸۶م. و ۱۹۸۸م. و زمانی است که مقالاتی منتشر شد که همه ارجاع صریحی به تحلیل پست‌مدرن داشتند. کانون پژوهش در سال‌های اولیه نفوذ پست‌مدرنیسم به جغرافیا، فراخوانی برای درکی جدید از «شهرنشینی پست‌مدرن» بود؛ جغرافیدانان «پست‌مدرن» در کنار علاقه جدید به شهر و تحولات آن، با فرض ظهور یک دوره پست-مدرن که به وسیله یک منطق فرهنگی جدید، اقتصاد سیاسی پست‌فوردیستی و به وسیله پیکربندی مجدد رادیکال فضاهای سیاسی و پیروزی احتمالی بازنمایی بر واقعیت مشخص شده، توجه خود را به سمت تغییرات گسترده‌تر در حال وقوع در جامعه معطوف کردند (Ibid:368). در این زمینه، مکتب لس‌آنجلس در اواخر دهه ۱۹۸۰م، ظهور یافت و مجموعه‌ای از محققانی را گرد هم آورد که معتقد بودند فرایندهای مؤثر در توسعه به ظاهر منحصر به فرد لس‌آنجلس، ریشه در واقعیت‌های در حال وقوع در مقیاس‌های جهانی و ملی داشت (Warren,2009:357-360). از جمله مقالات مهم چاپ شده طی این دوره می‌توان به مقاله مایکل دیر در مورد برنامه‌ریزی شهری پست‌مدرن (۱۹۸۶م.)، مقاله ادوارد سوگا در مورد فضامندی‌های پست‌مدرن (۱۹۸۶م.)، مقاله دیوید هاروی در مورد پست‌مدرنیسم و شهر امریکایی (۱۹۸۷م.)، و مقاله مایکل دیر با عنوان «چالش پست‌مدرن: بازسازی جغرافیای انسانی» (۱۹۸۸م.) اشاره کرد. مورد آخر به ویژه برای چرخش پست‌مدرن در جغرافیا اهمیت دارد (Minca,2009: 368). دیر در این مقاله، به بررسی پست‌مدرنیسم از نظر کاربرد آن برای جغرافیای انسانی پرداخت (Scott&Simpson-Housley,1989: 235). وی مهم‌ترین وظیفه جغرافیای انسانی را مواجهه با چالش‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تحمیل شده به وسیله جنبش پست‌مدرن دانست. پیام اصلی مقاله وی نیاز برای بازساخت جغرافیای انسانی به وسیله هماهنگ ساختن آن با جریان اصلی نظری اجتماعی بود (Dear,1988:271-272).

سال ۱۹۸۹م. سال مهمی برای جغرافیای پست‌مدرن بود. این سال با انتشار دو کتاب کاملاً اختصاص یافته به جغرافیای پست‌مدرن، نقطه عطف دوم جغرافیای پست‌مدرن بود. اولی، اثر ادوارد سوگا تحت عنوان «جغرافیاهای پست‌مدرن» بود که با تأثیرپذیری از اندیشه‌های هنری لوفور و با استفاده از یک «لنز» مارکسیستی نگاشته شده بود. سوگا با تمرکز بر «ماتریالیسم جغرافیایی»، همراه با توجهی جدید به «فضا»،

امکان پیوند رشته جغرافیا با آخرین توسعه‌های نظریه اجتماعی را فراهم کرد (Minca, 2009: 369). وی طیف گسترده‌ای از گفتمان‌های تاریخی و فلسفی توسعه یافته طی دو قرن را برای نشان دادن «مرکزیت فضا» در نظریه انتقادی مورد بررسی قرار داد (Demissie, 1991: 82). در واقع کتاب سوچا تلاشی برای تثبیت یک اساس فکری برای محوریت تحلیل فضایی در نظریه اجتماعی معاصر است. سوچا در اثر خود به دو مسأله اساسی پرداخت: تاریخ نظریه‌سازی و شالوده‌شکنی نظریه اجتماعی؛ و تأکید مجدد بر فضا در نظریه اجتماعی-انتقادی (Soja, 1989: 1-6). وی ارجحیت زمان بر فضا را در مدرنیسم ردیابی (Smith, 1990: 551) و استدلال نمود که در مدرنیسم جغرافیا در ساخت نظریه اجتماعی کنار گذاشته شد و «تصور تاریخی» نقشی هژمونیک در گفتمان نظری به عهده گرفت، و تولید اجتماعی فضا، زمان و تصور جغرافیایی از تفسیر تاریخی حذف شدند. سوچا با بررسی ظهور فضا‌مندی در سنت مارکسیسم فرانسوی؛ و با بررسی نقش فضا در توسعه جغرافیایی نابرابر سرمایه‌داری و با به کارگیری دیدگاه‌های برخی مارکسیست‌های فرانسوی، به ویژه لوفور، تلاش کرد پیوند بین روابط اجتماعی و فضایی را نشان دهد. به اعتقاد سوچا، تحقیقات در مورد جغرافیای سرمایه‌داری و عناصر تشکیل دهنده آن توسط جغرافیدانان مارکسیست و دیگر محققان نئومارکسیست، موجب یک نظریه‌سازی مجدد در مورد فضا‌مندی شده است (Demissie, 1991: 81)، (Eflin, 1990: 448-449). از نظر وی، اقتصاد جهانی در همگرایی سه مسیر فضایی شدن^۴ یعنی «پساتاریخ‌گرایی»، «پست‌فوردیسم» و «پست‌مدرنیسم»، یک وضعیت جدید یافته است. پساتاریخ‌گرایی، موجب یک توازن مجدد در مورد «فعل و انفعال قابل تفسیر بین تاریخ، جغرافیا و جامعه» و در واقع تأکید مجدد بر فضا در نزاع‌های هستی‌شناختی شده است. در مقابل، پست‌فوردیسم، شامل بازسازی فضا-اقتصاد جهانی است که شامل یک رژیم انعطاف‌پذیر از انباشت سرمایه است؛ پست‌مدرنیسم نیز پیکربندی مجدد ایدئولوژیکی و فرهنگی است که موجب تغییر این مسأله شده که ما چگونه وجود اجتماعی (اجتماعی بودن) را تجربه می‌کنیم (Eflin, 1990: 449)، (Dear, 1990: 651).

کتاب دیگری که در سال ۱۹۸۹م، منتشر شد، اثر دیوید هاروی، تحت عنوان «وضعیت پسامدرنیته» است که به دلیل موضع قطعاً ضد پست‌مدرن آن اهمیت دارد. نقد وی کاملاً از دیگر تفاسیر پست‌مدرن متمایز است. او با ارزیابی انتقادی پست‌فوردیسم، یک نقد مارکسیستی از پست‌مدرن ارائه کرد

(Minca,2009: 369). استدلال‌های وی، بر اساس فرمول‌بندی مجدد اقتصادسیاسی به عنوان ماتریال‌بسم به صراحت تاریخی جغرافیایی تنظیم شده که پست‌مدرنیسم و پست‌مدرنیته را درون تحولات زمان و فضا یا به عبارتی زمان-فضا قرار می‌دهد که توسط مرحله آخر سرمایه‌داری ایجاد شده که از دهه ۱۹۷۰م. شکل جدیدی به خود گرفته است. استدلال هاروی این است که عصر پست‌مدرنیته توسط مجموعه‌ای از بحران‌های در حال رشد در سرمایه‌داری مشخص شده و نتیجه چیزی است که منادی تغییر از روابط تولید فوردیسم، به دوره معاصر پست‌فوردیسم است. از نظر وی تغییر اقتصادی منجر به فشردگی زمان-فضا شده که نقشه شناختی ما از نظم اجتماعی را مجدداً ترسیم کرده است. از درون این سردرگمی، پست-مدرنیته به عنوان نتیجه‌ای از یک سرخوردگی عمیق نسبت به مدرنیته به وجود آمده است (Gregory et al, 2009:569-570). از نظر هاروی در کنش‌های سیاسی-اقتصادی پس از ۱۹۷۲م. تحولات عمیقی در فرهنگ به وجود آمده است. این تحولات عمیق به ظهور شیوه‌های نوین و غالبی که ما فضا و زمان را تجربه می‌کنیم متکی بوده و هست. در حالی که همزمانی دگرگونی ابعاد زمان و فضا، شاهدی الزاماً دال بر ارتباط علی یا ضروری میان این دو نیست، اما با فرض برقراری رابطه‌ای ضروری میان نضج اشکال فرهنگی پسامدرن، ظهور شیوه‌های منعطف‌تر انباشت سرمایه و مرحله نوینی از «فشردگی زمان-فضا» در سازمان سرمایه‌داری، نوعی زمینه قوی پیشینی را می‌توان در رابطه میان این دو مشاهده کرد. اما دگرگونی‌های یاد شده زمانی که با قواعد بنیادین انباشت سرمایه‌داری مقایسه شود، بیشتر به صورت تغییراتی در نمود جلوه می‌کند تا اینکه نشانه‌های ظهور جامعه نوین پسامدرن یا حتی پساصنعتی باشد (Harvey,2001:7).

تحقیقات پست‌مدرن در رشته جغرافیا از زمان انتشار این دو کتاب شروع به تکثیر کرد. در این میان، نسل جدیدی از جغرافیدانان شروع به تجدیدنظر در مورد تحقیقات «پیشگامان» پست‌مدرنیسم در جغرافیا کردند؛ و تحقیقات پست‌مدرن در رشته جغرافیا شروع به تعامل با دیدگاه‌های جدید نمود. در این زمینه، به طور ویژه دیدگاه پساساختارگرایی مورد توجه قرار گرفت. از جمله این تحولات می‌توان به رویکردهای شالوده‌شکنانه برای مطالعه نقشه‌ها و متون جغرافیایی؛ توجه به هرمنوتیک (تأثیر پذیرفته از اندیشه‌های دریدا و بارت)؛ و تعامل عمیق با تحقیقات فوکو و لوفور اشاره کرد. چرخش پساساختارگرا نیز شکل‌های دیگری به خود گرفت. نقش مهم نقدهای فمینیستی از پست‌مدرنیسم، تعامل با مطالعات فرهنگی و نظریه پساساختارگری در این زمینه اهمیت دارند (Minca,2009: 369-370).

به عنوان مثال درک گریگوری در کتاب «تصورات جغرافیایی» (۱۹۹۴م). استدلال می‌کند که از زمان رنسانس به ویژه دوره روشنگری، علوم اجتماعی غربی، شامل جغرافیا، بر یک مفهوم دکارتی همه‌چیزدان و بی‌طرف صحنه گذاشته است. این دیدگاه که درون خطوط مدرنیته ایجاد شد، روند تاریخی کالایی شدن فضا و زندگی اجتماعی را تسهیل کرد. از نظر وی درون جغرافیا، این امر در پیروزی فضای انتزاعی بر تجربه‌های افراد منعکس شد. ظهور پست‌مدرنیسم و پسا‌ساختارگرایی که «نسبیت‌گرایی» را مشروع کرد که دیدگاه «از هیچ جا» را به صورت غیر قابل دفاع درآورد. در مقابل این دیدگاه، او استدلال می‌کند که هر موضع نظری ضرورتاً ناقص و از یک موضع خاص است؛ و پیوند یافته با علایق قدرت و منعکس کننده کاربرد آن در زندگی اجتماعی است. کنار گذاشتن این دیدگاه، موجب قدرت گرفتن دیدگاه‌های معرفت-شناختی متعددی می‌شود که به متن اجتماعی اهمیت می‌دهند و به ویژه به مواضع و موضوعات حاشیه‌ای شده، مانند فمینیسم توجه می‌کنند. گریگوری با اجتناب از یک تاریخ کاملاً ایدئالیستی از تفکر فضایی و اجتماعی، این تغییر را به امواج گسترده‌ای از فشرده شدن زمان-فضای سرمایه‌داری جهانی در اواخر قرن بیستم پیوند می‌دهد (Warf, 2009: 645). از نظر وی چندین راه وجود دارد که در آن «متن‌گرایی»^۵ به جغرافیای انسانی مربوط می‌شود. اما، اکثر آن‌ها تلاش برای خوانش «فضا» به عنوان یک متن است (Gregory, 1994: 140).

نمونه دیگر اثر ادوارد سوچا تحت عنوان «فضای سوم» (۱۹۹۶م). است. وی در این کتاب رویکردی کاملاً متمایز از کتاب جغرافیاهای پست‌مدرن به کار گرفت. او شکاف‌های بین نظریه پسااستعماری و جغرافیای پست‌مدرن را با استفاده از ایده «فضای سوم» برای «باز کردن» و بررسی فضا‌مندی‌های زندگی بررسی کرده است. سوچا، در کنار الهام از اندیشمندان پسااستعمارگرا مانند هومی بابا؛ همچنین از اندیشمندانی چون فوکو و لوفور و فمینیسم فضایی گلیان رز تأثیر پذیرفته است (Minca, 2009: 369-370). در سال‌های اخیر، توسعه نظریه پست‌مدرن در جغرافیا، تداوم داشته است.

یافته های تحقیق و تجزیه و تحلیل

علی‌رغم استفاده از اصطلاح ژئوپلیتیک پست‌مدرن، هنوز توافق عمومی در مورد چیستی «ژئوپلیتیک پست‌مدرن» وجود ندارد (Luke, 2006: 219). با این حال، مروری بر تحقیقات انجام شده تحت عنوان ژئوپلیتیک پست‌مدرن در دنیای انگلیسی‌زبان بیانگر دو خط سیر کلی در ژئوپلیتیک پست‌مدرن است. اول،

درک ژئوپلیتیک پست‌مدرن در یک زمینه فرهنگی-زبانی-فلسفی، که در این معنا ژئوپلیتیک پست‌مدرن به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌ها در نظر گرفته می‌شود. دوم، ژئوپلیتیک پست‌مدرن به معنای تبعات ناشی از زیرسؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن و فاز جدید توسعه سرمایه‌داری. در ادامه به این دو مورد پرداخته می‌شود:

۱. ژئوپلیتیک پست‌مدرن: تردید نسبت به فراروایت‌ها

پست‌مدرنیسم به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌ها تعریف شده است. پست‌مدرنیست‌ها به دنبال آن هستند تا پژوهشگران را نسبت به زندان‌های ذهنی‌شان آگاه سازند. آن‌ها، دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت، و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده در دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند و دیدگاه حقیقت‌عینی را نمی‌پذیرند (Pishgahifrd, & Kiani, 2011: 14-15). اتوا در سال ۱۹۹۷م. برای تبیین چیستی ژئوپلیتیک پست‌مدرن به اندیشه‌های لیوتار استناد کرد. وی استدلال کرد که لیوتار پست‌مدرنیته را به عنوان یک دوره تاریخی و شرایطی از دانش در نظر می‌گیرد. از این نظر، پست‌مدرنیسم به عنوان شرایطی از دانش، نابوری نسبت به فراروایت‌ها است. همچنین لیوتار شرایط پست‌مدرن را به بازسازی دانش در جوامع کامپیوتری شده از دهه ۱۹۵۰م. تحول به سمت سرمایه‌داری اطلاعاتی و افزایش قدرت شرکت‌های چندملیتی مرتبط می‌کند. به اعتقاد وی نتیجه تغییرات تکنولوژیکی، اطلاعاتی‌شدن و جهانی‌شدن، این است که دانش علمی اعتبارش را از دست داده و اکنون به وسیله کاربرد-پذیری مشروع می‌شود و نه حقیقت. از نظر اتوا هر دوی این معانی پست‌مدرن در فهم چیستی ژئوپلیتیک پست‌مدرن مفید هستند (Ó Tuathail, 1997: 42-43).

لیوتار، با بررسی تاریخ علم نشان داده که چگونه همه اندیشمندان و نظریه‌پردازان علوم انسانی تنها از دریچه علم پوزیتیویسم و با انکار و نادیده انگاشتن بخشی از پدیده‌ها، واقعیت‌سازی کردند. ژاک دریدا نیز هر یک از نظریه‌های کلان در علوم انسانی را یک فراروایت نامیده که به مثابه گفتمانی واقعیت‌ساز، پدیده-های اجتماعی در چارچوب آن‌ها معنا یافته‌اند. دریدا معتقد است که پژوهشگر علوم انسانی باید با بررسی تاریخ علم، فراروایت‌های حاکم بر عرصه‌های مختلف نظری را کشف و به واقعیت‌سازی عصر مدرنیته پی ببرد. به نظر وی، نظریه‌های علمی در واقع نوعی بازی زبانی هستند که در یک دوره زمانی از طرف نظریه‌پردازان در پرتو یک گفتمان خاص شکل گرفته‌اند. با گذر زمان و عوض شدن گفتمان یا فراروایت، نظریه‌های پیشین رنگ باخته و از نو نظریه‌هایی در پرتو یک فراروایت یا گفتمان جدید شکل می‌گیرد.

بدین سان پدیده‌های اجتماعی آن‌گونه که در علوم پوزیتیویستی انگاشته می‌شوند، ذاتی نیستند، بلکه ماهیت نسبی دارند. بنابراین، نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک همه روایت‌هایی هستند که تنها بیان خاصی از واقعیت‌های جغرافیایی هستند که در دوره زمانی خاص شکل گرفته‌اند.

بر این اساس، آنچه مکیندر، در نظریه هارتلند خود بیان کرد، در چارچوب گفتمان مدرنیته و تحت یک فراروایت علمی خاص واقعیت‌سازی شده است (Afzali & Amiri, 2011: 47-48). اندیشه‌های مکیندر به طور مستقیم از امپراتوری‌سازی الهام گرفته بود (Agnew, 2002: 14 & 67-70). او دیدگاه‌های خود را در یک دوره وخیم در اقتصاد جهانی توسعه داد، یعنی زمانی که بریتانیا در حال از دست دادن رهبری سیاسی و اقتصادی خود بود (Taylor & Flint, 2000: 53-54). وی به لحاظ سیاسی، امپریالیست لیبرال و از مخالفان سرسخت تجارت آزاد و موافق اصلاحات گمرکی در راستای اتحاد بیشتر بریتانیا در مقابل رشد سریع اقتصادی و سیاسی آلمان در قاره اروپا بود. مکیندر از کارایی ژئوپلیتیک به خوبی آگاه بود و متعهد به یک جغرافیای مفید بود، یعنی جغرافیا به عنوان راهنمایی برای کشورداری که در خدمت یک هدف سیاسی یعنی حفظ حکومت است. ویژگی اساسی اندیشه‌های مکیندر نگرانی در مورد آینده امپراتوری بریتانیا (که به طور فزاینده‌ای از دهه ۱۸۹۰م. افول کرده بود) و تلاش برای احیاء آن بود (Agnew, 2002: 66-70). بنابراین نیاز بود که یک مدل جهانی را با اشاره به برخی حقایق طبیعی درباره توزیع قاره‌ها و اقیانوس‌ها برای نشان دادن تهدید آلمان یا روسیه در هارتلند یا اوراسیا برای امپراتوری آسیب‌پذیر بریتانیا که تا حد زیادی در اطراف حاشیه آن پراکنده بود، به وجود آورد (Ibid: 15).

ژئوپلیتیک شلین نیز بخشی از گفتمان سیاسی محافظه‌کار سوئد بود که مخالف استقلال نروژ در دهه ۱۸۹۰م. بود. برای هاوس هوفر که سرهنگ ارتش بود، ژئوپلیتیک تنها بخشی از مطالعه دولت به مثابه یک هستی ارگانیک نبود، بلکه این مفهوم، گفتمانی جامع در راستای بخشیدن ویژگی فضایی به شوق آلمان برای تبدیل شدن به یک قدرت برتر در سیاست بین‌الملل و همچنین شکستن محدودیت‌هایی بود که عهدنامه صلح ورسای به آلمان تحمیل نموده بود. از نظر او وظیفه ژئوپلیتیک بخشیدن هویت فضایی به هوس و اشتیاق امپریالیستی جامعه‌ای کوچک از مردان نظامی‌گرا بود که احساس می‌کردند آلمان بر اساس صلح ورسای ساخته شده است. او با تلاش برای ترویج و تبلیغ ژئوپلیتیک می‌کوشید حمایت عمومی لازم را برای خط‌مشی توسعه‌طلبانه کشور آلمان جلب کند. هدف اسپایکمن از نظریه ریملند نیز تدوین سیاست مداخله‌گرانه ایالات متحده آمریکا در دنیای قدیم یا اوراسیا بود، چرا که وی به دنبال خیزش ایالات متحده-

امریکا برای کسب قدرت بود. حتی نوشته‌های بومن، جانبدار و در خدمت منافع و گفتمان سیاسی و اقتصادی حکومت ایالات متحده امریکا بود (Afzali & Amiri, 2011: 141-152).

از دید پست‌مدرن‌ها این فراروایت‌ها همه نماد و در خدمت قدرت هستند. لذا باید شالوده این فراروایت‌ها را شکست و نشان داد آنچه در پرتو نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک به واقعیت نظری تبدیل شده، از اساس بی‌بنیان است و نیاز به بازنگری جدی دارد (Ibid: 48). در این دیدگاه، ژئوپلیتیک از طریق ایجاد یکسان‌سازی درباره خطرات و آسیب‌پذیری مکان‌ها و مردم، مفاهیمی را به جهان تحمیل می‌کند (تحت هدایت معرفت عینی). فضای جهانی به شیوه‌ای تولید و متمایز شده است که اعمال قدرت و سلطه از طریق غرب را نسبت به سایر کشورها مشروع و قانونی جلوه می‌دهد. بر این اساس، مبحث کلیدی ژئوپلیتیک پست‌مدرن پژوهش در مورد فرضیه‌های مطرح شده در تصورات ژئوپلیتیک حاکم و اثرات عینی این تصورات در سطح جهانی و شالوده شکنی آن‌هاست. پست‌مدرنیست‌ها با شالوده‌شکنی این فراروایت‌ها و گفتمان‌ها در پی آشکار ساختن بازی زبانی نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک هستند. از این منظر، واقعیت ژئوپلیتیکی آن‌طور که در نظریه‌های پوزیتیویست و کلاسیک آمده، ذاتی، پایدار، و عینی نیست؛ بلکه باید واقعیت را در پس گفتمان‌های فکری و یا فراروایت‌ها و ساخت‌های قدرت جستجو کرد (Pishgahifird, & Kiani, 2011: 14-24).

در کل، ژئوپلیتیک پست‌مدرن به عنوان تردید نسبت به فروایت‌ها، به معنای نفی ذات‌گرایی، مبنای گرای و قطعیت‌گرایی در شناخت پدیده‌ها یا به گفته دیگر، نفی اصالت واقعیت در ژئوپلیتیک است (Afzali & Amiri, 2011: 48). همان‌گونه که در بخش مبانی نظری تحقیق بیان شد، در دهه ۱۹۷۰م. بحث‌های پست‌مدرن به طور تدریجی به درون پسااستخارگرایی فرانسوی جذب شد و در مقطعی تمایز بین پست-مدرنیسم و پسااستخارگرایی غیرممکن شد. پست‌مدرنیسم و پسااستخارگرایی «نسبیت‌گرایی» را مشروع و دیدگاه «از هیچ‌جا» را به صورت غیر قابل دفاع درآوردند. همچنین نسبیت‌گرایی، تردید نسبت به فراروایت‌ها و زیرسؤال بردن دیدگاه از هیچ‌جا، در برخی نحله‌های فکری پسااستعمارگرایی و فمینیسم نیز توسعه یافت. در مباحث مربوط به ژئوپلیتیک نیز همین روند وجود داشته است. به عبارت دیگر، همانند خود فلسفه پست‌مدرنیسم، در نظر گرفتن ژئوپلیتیک پست‌مدرن، به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌ها، با دیدگاه‌های پسااستخارگرایی، و سپس پسااستعمارگرایی و فمینیسم تداخل یافته و ترکیب شده و به درون آن‌ها جذب شده است. مروری بر متون انگلیسی‌زبان نشان می‌دهد که، مباحث مربوط به تردید نسبت به فراروایت‌ها، و دیدگاه از هیچ‌جا در ژئوپلیتیک و نیز توجه به نسبیت‌گرایی در ژئوپلیتیک را بیشتر در

تحقیقاتی که با عنوان ژئوپلیتیک پسااستارگرا، پسااستعمارگرا و فمینیستی انجام می‌شوند، شاهد هستیم و امروزه اندیشمندانی که از این رویکرد در مطالعات خود استفاده می‌کنند؛ کمتر خود را ژئوپلیتیسین پست-مدرن می‌دانند؛ و از برچسب‌هایی چون پسااستارگرا و پسااستعماری استفاده می‌کنند. برای مثال، هر چند اتوا - که خود آغازگر بحث‌های پست مدرن در ژئوپلیتیک بود- در ابتدا، ژئوپلیتیک پست مدرن را به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌ها در نظر گرفت؛ اما در تحقیقات بعدی خود، ژئوپلیتیک پست مدرن را به عنوان شرایطی در نظر گرفت که در آن پندار ژئوپلیتیکی مدرن با چالش مواجه می‌شود، و مباحث مربوط به تردید نسبت به فراروایت‌ها را در تحقیقاتش تحت عنوان ژئوپلیتیک انتقادی و با استفاده از دیدگاه پسااستارگرایی توسعه داد.

۲. ژئوپلیتیک پست مدرن: تبعات زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن

در اواخر دهه ۱۹۹۰م. جغرافیدانان سیاسی به این اجماع رسیدند که شرایط ژئوپلیتیکی مدرن جهان تغییر کرده است؛ به همین علت انتقال از ژئوپلیتیک مدرن به ژئوپلیتیک پست مدرن مورد توجه قرار گرفت (Flint, 2001: 1). برای درک ژئوپلیتیک پست مدرن، به عنوان تبعات زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن، ابتدا باید خود «پندار ژئوپلیتیکی مدرن» را درک کرد. پندار ژئوپلیتیکی مدرن، پنداری است که کره زمین را به عنوان یک واحد منفرد می‌بیند و حکومت سرزمینی را به عنوان یک ایدئال سیاسی در نظر می‌گیرد (Kofman, 1999: 381). اگنیو برای اولین بار در سال ۱۹۹۸م. از پندار ژئوپلیتیکی مدرن نام برد و به بازنگری انتقادی این پندار پرداخت؛ پندار ژئوپلیتیکی مدرن برای او دیدگاهی نسبت به جهان است که توأم با ظهور حکومت و سرمایه‌داری در اروپا به وجود آمده است (Agnew, 2003: 135). این پندار، سیستمی از به تصویر درآوردن جهان، توسط اروپایی‌ها و در برخورد آن‌ها با جهان به عنوان یک کل است و به عنوان یک سیستم اندیشه و عمل، نه در یک خلأ مادی، بلکه در اروپای توسعه یافته به وجود آمد. اصرار برای در اختیار گرفتن بقیه جهان، مشخصه مهم «مدرنیته اروپایی» است و تحقق آن، طی زمان و با توجه به تکنولوژی غالب، شیوه سازمان اقتصادی و به عبارتی متن مادی تغییر کرده است. این پندار ژئوپلیتیکی که در قرن شانزدهم در اروپا آغاز شده، سیاست‌های جهانی را از آن زمان ساخته و مشروط کرده است. نخبگان سیاسی در سراسر جهان با درک‌ها و شیوه‌های اقتباس شده از اروپا تطبیق یافته‌اند، بنابراین پندار ژئوپلیتیکی مدرن «اروپامحور» است. از نظر اگنیو «پندار ژئوپلیتیکی مدرن» چهار مشخصه کلیدی دارد:

ویژگی اولیه، یا متمایزترین مشخصه، تجسم جهانی است که بدون آن سیاست جهانی ممکن نیست. تفکر درباره جهان به عنوان یک «کل» به طور مداوم و در شرایط تکنولوژیکی و اقتصادی متغیر، برای تقسیم جهان به سلسله‌مراتبی از مکان‌ها بازتولید شده است. دیدن جهان به عنوان یک کل از طریق کارتوگرافی مدرن اولیه، اقتصاد استعماری، مدل‌های ژئوپلیتیکی رسمی و قطبی شدن ایدئولوژیکی جهان در جنگ سرد و ... ممکن شده است (Ibid:6-10). همچنین فلسفه دکارتی، دیدگاهی از عینیت را درباره جهان ارائه کرد که این دیدن بی‌طرفانه جهان به عنوان یک کل واحد همگن، منجر به تقسیم آن به سلسله‌مراتبی از مکان‌ها توسط اروپاییان شد.

دومین ویژگی پندار ژئوپلیتیکی مدرن، تبدیل «زمان» به فضا است. به این معنا که بلوک‌های فضا متمایز شده و با ویژگی‌های دوره‌های زمانی نسبی برچسب زده می‌شوند. این شیوه فضایی از بازنمایی «مدرن» جغرافیاهای دوتایی را تولید می‌کند که از زمان رنسانس بخشی از ژئوپلیتیک بوده‌اند. مانند توسعه یافته و عقب‌مانده، سستی و مدرن، غرب و شرق. هر نظم ژئوپلیتیکی مدرنی معنای خاص خود را از ارزش این شرایط به دست می‌دهد. تقسیم‌بندی کره زمین به سه جهان و نظریه نوسازی در دوره جنگ سرد صرفاً آخرین تظاهرات این ویژگی دیرینه پندار ژئوپلیتیکی مدرن بوده‌اند (Ó Tuathail, 1998:21).

مشخصه سوم پندار ژئوپلیتیکی مدرن، «حکومت‌محوری» بازنمایی آن از فضای جهان است. این رویکرد حکومت‌محور به سیاست جهانی طی قرن‌ها، در استدلال ژئوپلیتیکی رسمی و کاربردی توسعه یافته است (Ibid:21)؛ آگنیو این حکومت‌محوری را یک «دام سرزمینی» نامیده است. طبق نظر وی، حکومت‌محوری توسط سه فرض جغرافیایی پی‌ریزی شده است: اول اینکه حکومت‌ها در قلمرو خود از قدرت انحصاری برخوردارند که توسط مفهوم «حاکمیت» بازنمایی شده است. به عبارت دیگر حکومت مدرن، با ادعای حاکمیت کامل بر قلمرو خود، از دیگر شیوه‌های سازمان سیاسی متفاوت است؛ دوم، امور «داخلی» و «خارجی»، قلمروهای ضرورتاً جدا از هم در نظر گرفته می‌شوند؛ و سوم، مرزهای حکومت، مرزهای جامعه را تعریف می‌کند و حکومت سرزمینی، «طرف» جغرافیایی جامعه مدرن است و جامعه توسط حکومت «محاط» شده است. به نظر وی این سه فرض منجر به یک دام سرزمینی می‌شوند. آگنیو استدلال می‌کند که هر چند این فرضیات به لحاظ تاریخی شکننده هستند، اما در عین حال مجموعه‌هایی از مرزها و هویت‌ها را تعریف کرده‌اند که به سیاست جهانی ویژگی «قطعه‌قطعه شدگی ژئوپلیتیکی و قلمرویی» می‌دهند. در حالی که این پندارها از فضای حکومتی شده اغلب متزلزل هستند، با این وجود

آن‌ها توسط مجموعه‌ای از نهادهای حکومتی، سازمان‌های بین‌المللی و شیوه‌های اجتماعی روزمره تقویت شده‌اند (Agnew, 2005: 40-41)، (Agnew, 1994: 53).

جزء چهارم پندار ژئوپلیتیکی مدرن، وفاداری به این اندیشه است که پیگیری منافع و امنیت یک حکومت ضروری است. جهان مدرن شامل رقابتی مداوم برای برتری است (Agnew, 2003: 12). اگر چه نهادهای حاکم به طور اسمی برابر هستند، اما حکومت‌ها در یک سیستم مدرن بین حکومتی از نظر جغرافیایی، وسعت سرزمینی، منابع طبیعی، سازمان اجتماعی، رهبری سیاسی و قدرت بالقوه کاملاً متفاوت هستند. پیگیری برتری توسط حکومت‌های غالب، در مقیاس‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی، با استفاده از زبان «واقع‌گرای» سیاست قدرت و زبان «علمی» رشته‌های مدرنی مانند جغرافیا، گفتمان‌هایی را ایجاد کرده، که به دنبال تبیین و توجیه نظامی‌گری حکومتی بوده‌اند (Ó Tuathail, 1998: 22).

پندار ژئوپلیتیکی مدرن، مانند پیکربندی فضای جهانی آن، هرگز برای همه زمان‌ها تنظیم نشده بود. اگنیو روایتی از سه «عصر ژئوپلیتیک» ارائه می‌کند که در آن پندار ژئوپلیتیکی مدرن مشخصه‌ها و روابط متمایزی برای عمل دارد. این سه عصر عبارت‌اند از ژئوپلیتیک تمدنی، ژئوپلیتیک طبیعی شده و ژئوپلیتیک ایدئولوژیک. پندار ژئوپلیتیکی مدرن با سه عصر سیاست‌های جهانی مدرن سازگار، و از آن اقتباس شده است. هر نسخه‌ای از پندار ژئوپلیتیکی مدرن عناصر خاص خود را دارد. اولی بر اساس حس تقابل بین اروپاییان و دیگر فضاها بود. دومی به ویژه بر ادعاهای منحصر به فرد برای قلمرو و امپراتوری حکومت‌های رقیبی تمرکز کرد که منافع‌شان اقتصادی و هویت‌هایشان نژادی بود. سومی متکی بر مدل‌های رقیب از مدرنیته پیشنهاد شده توسط ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود (Agnew, 2003: 213).

بنابراین ژئوپلیتیک می‌تواند به عنوان شیوه خاصی از بازنمایی فضای جهانی توصیف شود. پندار ژئوپلیتیکی مدرن میراثی از تحمیل اشکال قلمرویی اروپایی به سراسر جهان از قرن شانزدهم است که به دنبال نظم دادن به فضاها است (Ó Tuathail, 1998: 22-23). اگنیو استدلال می‌کند که به خاطر آگاهی افزایش یافته از ماهیت اروپامحور این شیوه تفکر، اکنون می‌توان گفت که جهان در «عصر پست مدرن» است (Agnew, 2003: 213). با این حال، اگنیو تأکید می‌کند که هر چند تعادل قدرت بین قدرت‌های جهانی عمده طی قرن‌ها، به دلیل ماهیت اقتصاد بین‌الملل تغییر کرده، اما پندار ژئوپلیتیکی مدرن هنوز هم برای سلوک سیاست‌های جهانی رایج است (Ó Tuathail, 1998: 17). در ادامه به مهمترین تبعات ناشی

از زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن، و چگونگی بررسی آن‌ها در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی پرداخته می‌شود.

واقلمروآگاهی^۷

«واقلمروآگاهی» ویژگی بارز شرایط ژئوپلیتیکی جدید است. واقلمروآگاهی که فرایند کاهش حاکمیت حکومت در قلمرویی خاص و کاهش توانایی برای مدیریت جریان کالاها، اطلاعات و مردم در سراسر مرزها است؛ درکی جدید از ژئوپلیتیک را موجب شده است (Flint, 2001:1). اتوا استدلال می‌کند که در وضعیت پست‌مدرنیته فضا به وسیله سرعت پشت سر گذاشته می‌شود. در این شرایط پندار ژئوپلیتیکی مدرن که جهان را تشکیل شده از بلوک‌های فضایی، حضور قلمرویی و هویت‌های تثبیت شده می‌بیند، دیگر برای تحلیل وقایع کافی نیست. تکنولوژی‌های فشرده‌سازی زمان-فضا، مقیاس‌های جهانی و محلی را ادغام کرده (Ó Tuathail, 1998:17-24)؛ و این فرایند در حال تضعیف مفروضات حکومت‌محور ژئوپلیتیک متعارف است؛ و بُعدمندی و قلمرومندی^۸ ژئوپلیتیک را متحول کرده و حتی موجب شده برخی از «پایان ژئوپلیتیک» سخن بگویند (Ó Tuathail, 1999:119).

بر این اساس، ریشه‌های وضعیت ژئوپلیتیکی پست‌مدرن در تغییر رویه‌های فرهنگی و اقتصاد سیاسی از حدود سال ۱۹۷۲م، قرار دارد؛ که هاروی (۱۹۸۹م) آن را «گره خورده به ظهور شیوه‌های غالب جدیدی که در آن ما زمان و فضا را تجربه می‌کنیم» می‌داند. ارجاع هاروی به اوایل دهه ۱۹۷۰م، برای شروع وضعیت پست‌مدرنیته با وقایع ژئومالی^۹ و ژئوپلیتیکی کلیدی معینی مانند بالا بردن قیمت نفت توسط اوپک، کنار گذاشتن سیستم برتون وودز، و یک تغییر در سازمان سرمایه‌داری از فوردیسم به «انباشت انعطاف‌پذیر» مرتبط است. با این حال، وضعیت ژئوپلیتیکی پست‌مدرن به بهترین حالت از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰م، محقق شد؛ چرا که در این زمان سه فرایند گسترده در شیوه‌های منحصربه‌فرد برای ساخت محیط ژئوپلیتیکی جدید و متمایز گرد هم آمدند. اولین فرایند، جهانی‌شدن فزاینده شرکت‌ها و بازارها در جهان سرمایه‌داری پیشرفته بود. دوم، فرایند انتشار تکنولوژی‌های ارتباطاتی و اطلاعاتی بود، که فشرده‌سازی زمان-فضا که از نظر تاریخی مرتبط با مدرنیته بود را تشدید کرد. و سوم،

7 deterritorialization

8 Dimensionality & territoriality

9 geofinancial

فروپاشی حکومت‌های دیکتاتوری در اروپای شرقی و سپس سقوط اتحاد جماهیر شوروی بود که فضای تازه‌ای را برای ظهور وضعیت پست مدرن در دهه ۱۹۹۰م. ایجاد کرد (Ó Tuathail, 2000: 167-168). جهانی شدن، اطلاعاتی شدن و تحولات تکنولوژیکی در پایان جنگ سرد، حاکمیت حکومت‌ها را فرسوده، و مرزهای «درون» و «بیرون» حکومت‌ها را محو و یک «جامعه جهانی»، مواجه با خطرات و تهدیدات تولید کرده که نه از حکومتی واحد، بلکه از موفقیت‌ها و افراطی‌گری‌های «مدرنیته» پیشرفته سرچشمه می‌گیرد. گفتمان ژئوپلیتیک که به مدت طولانی تحت سلطه یک تصور قلمرویی و ایدئولوژیکی بود، برای پذیرفتن شرح‌های سیال‌تر، انعطاف‌پذیرتر و غیرحکومت‌محور از فضا، امنیت و قلمرو تهدیدات، تغییر کرده است. وضعیت ژئوپلیتیک پست مدرن، شرایطی است که در آن پندار ژئوپلیتیک مدرن در بحران است. «پست» اشاره به منطبق‌های فضایی فراسوی پندار ژئوپلیتیک مدرن با مرزهای محکم آن و تمایز آسان بین داخلی و خارجی، شرق و غرب، «ما» و «آن‌ها» دارد. با این حال، این واقعیت بدین معنا نیست که پندار ژئوپلیتیک مدرن پشت سر گذاشته شده است. وضعیت ژئوپلیتیک پست مدرن استدلال فضایی مرتبط با پندار ژئوپلیتیک مدرن را زیر سؤال می‌برد، اما استفاده از آن را پاک نمی‌کند. به عبارت دیگر، هیچ ناسازگاری ضروری بین وضعیت ژئوپلیتیک پست مدرن و پندار ژئوپلیتیک مدرن وجود ندارد. در واقع گفتمان‌های ژئوپلیتیک معاصر هنوز هم در روش مدرنیست هستند. برای مثال در گفتمان دولت کلیتون در مورد تهدیدات در حال ظهور، بیشتر درباره مدرنیته پیشرفته (حکومت‌های سرکش و قانون‌شکنان هسته‌ای) بودند (Ibid: 168-177).

تیموتی لوک در سال ۱۹۹۴م. بیان کرده بود که «جهان محلی شدن، می‌تواند ژئوپلیتیک را از درون متلاشی^{۱۰} کند». مانوئل کاستلز (۱۹۹۶م.) نیز اعلام کرد که «قدرت جریان‌ها مقدم بر جریان‌های قدرت است». برونو لاتور نیز دیدگاه خاص خود در مورد شبکه را ارائه داد. اتوا با در نظر گرفتن نقاط ضعف این بینش‌ها، و به ویژه بر اساس طرح‌واره نظری جان آگنیو در مورد «پندار ژئوپلیتیک مدرن» و نوشته‌های تیموتی لوک، یک مدل برای ژئوپلیتیک پست مدرن ارائه داده است. اتوا جدولی را (جدول ۱) حول پنج سؤال کلیدی برای به چالش کشیدن ژئوپلیتیک، به عنوان عملی حکومت‌محور سازمان‌دهی کرده است. این سؤالات عبارت‌اند از: ۱. چگونه فضای جهانی تصور شده و بازنمایی شده است؟ ۲. چگونه فضای جهانی به بلوک‌ها یا مناطقی از هویت و تفاوت تقسیم شده است؟ ۳. چگونه قدرت جهانی مفهوم‌بندی

شده است؟ ۴. چگونه تهدیدات جهانی فضایی شده‌اند و استراتژی‌هایی برای پاسخ مفهوم‌بندی شده‌اند؟
۵. چگونه بازیگران عمده در حال شکل دادن به ژئوپلیتیک جدید هستند؟ (Ó Tuathail, 1998:24-28).

جدول ۱- ژئوپلیتیک مدرن در برابر ژئوپلیتیک پست-مدرن

ژئوپلیتیک پست-مدرن	ژئوپلیتیک مدرن
تجسم تله‌متریکی: GIS	تجسم کارتوگرافیک: نقشه
شبیه‌سازی پسا-منظرگرا ^۲	تئاتر منظرگرا ^۱
وب‌های جهانی، جهان محلی شدن	درون/بیرون، داخلی/بین‌المللی
جهاد/دنیای غرب	شرق/غرب
قدرت تله‌متریکی ^۳	قدرت سرزمینی
صعود نرم‌افزاری	صعود سخت‌افزاری
خطرات ناشی از واقلمروآگاهی	دشمنان قلمرویی
مجموعه‌های سایبورگی ^۴	انسان ژئوپلیتیک
پاسخ سریع و انعطاف‌پذیر	وضع ثابت‌شده و مستحکم
شبکه‌ها/سایبورگ‌ها	حکومت‌ها/رهبران

(Ó Tuathail, 1998:28)

سؤال اول، در مورد توجه به اهمیت در حال رشد تجسم‌های تله‌متریک در سیاست‌های جهانی معاصر است. انتقال از بازنمایی‌های کارتوگرافیک مدرن از فضای جهانی به تجسم‌های تله‌متری پست-مدرن به وسیله GIS، علامتی از یک تحول تکنوفرهنگی^۵ خیلی گسترده‌تر درباره این است که چگونه سیاست‌های جهانی تصور و بازنمایی شده‌اند. با ماشین‌آلات خبری جدید که ۲۴ ساعته در سطح جهانی در حال عمل هستند، سیاست جهانی به یک نمایش اطلاعاتی^۶ تبدیل شده است. سیاست جهانی که در نیمه اول قرن

1 Perspectivist theatre

2 Post-perspectivist simulation

۳ واژه «Telemetry» ریشه یونانی دارد. تله به معنی از راه دور و متری به معنی اندازه‌گیری است. تله‌متری فرآیند ارتباطات خودکار و پیشرفته‌ای است که توسط آن اندازه‌گیری‌ها در نقاط دورافتاده و یا غیرقابل دسترس انجام شده و اطلاعات و داده‌ها جهت پردازش و نظارت به مرکز یا واحد کنترل ارسال می‌گردد.

۴ سایبورگ (Cyborg) ماحصل تلفیق انسان و ماشین است (Gray 2002:20).

5 technocultural

6 information spectacle

بیستم نمایشنامه‌ای برای ژئوپلیتیسین‌ها بود؛ اکنون جهانی از اطلاعات است که همه چیز را در بر می‌گیرد و استعاره واقع‌گرایی سیاسی دیگر نمی‌تواند از عهده این صحنه جهانی گیج‌کننده برآید (Ibid:28-29).

سؤال دوم در مورد فروپاشی جهان گسسته دولت-ملت‌ها است. مرز مشخص بین درون و بیرون، داخلی و بین‌المللی از بین رفته است. در جهانی از جریانات جهانی، سیاست باید به جای تصورات قدیمی از نظم، ثبات و سیستماتیک بودن بر تصوراتی در مورد جریان، عدم اطمینان و هرج‌ومرج تکیه کند. سؤالات مربوط به سیاست خارجی امروزه دیگر وابسته به مفاهیم دوتایی سستی از فضا مانند مدرن/عقب-مانده، و شرق/غرب نیست. بلکه در مورد دوتایی‌های پسافضایی^۱ مانند جهاد علیه جهان غرب است (Ibid:29-30).

سؤال سوم، «قلمرویی» را در مقابل «تله‌متری» قرار می‌دهد که پژواک گفتمان برخی تحلیل‌های استراتژیک کنونی از قدرت جهانی است. در ارزیابی قدرت در عصر معاصر، اهمیت تکنولوژی، تحصیلات و انعطاف‌پذیری افزایش، و اهمیت جغرافیا، جمعیت و منابع/مواد خام، یعنی نگرانی‌های سستی ژئوپلیتیک کاهش یافته‌اند. در این راستا، کشوری که به بهترین شکل انقلاب اطلاعاتی را هدایت کند قدرتمندتر از دیگران است. از نظر اتوا، در این شرایط «ژئوپلیتیک» تبدیل به «اینفوپلیتیک^۲» (سیاست-اطلاعات) می‌شود.

سؤال چهارم در مورد فضایی شدن تهدیدات و مفهوم‌بندی پاسخ به این تهدیدات، و تأکید بر انعطاف-پذیری و سرعت در دکترین استراتژیک معاصر است. بعد از جنگ سرد، تهدیدات امنیتی دیگر به سادگی از دشمنان قلمرویی نشأت نمی‌گیرند؛ بلکه از خطراتی مانند تروریسم بدون حکومت، خرابکاری سایبری، فساد جهانی، بیماری‌های عفونی، بحران‌های انسانی، تخریب محیط‌زیست و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی منشأ می‌گیرند (Ibid:30-31). اگر دغدغه تعریف‌کننده جنگ سرد ترس نابودی دشمنی بود که همه آن را می‌شناختند، نگرانی تعریف‌کننده جهانی شدن ترس از تغییر سریع دشمنی است که دیده، یا احساس نمی‌شود (Luke, 2006: 228). در مقابل استراتژی مهار و وضع ثابت استراتژی در دوره جنگ سرد، چیزی که در پاسخ به نگرانی‌های مداوم قلمرویی و تکثیر تهدیدهای ناشی از واقلمروآگاهی نیاز است، یک دکترین ژئواستراتژیک مبتنی بر سرعت و انعطاف‌پذیری است.

1 postspatial

2 info-politics

سؤال پنجم مرتبط با مجموعه‌ها و سایبروگ‌ها؛ یعنی حضور گسترده عملکرد جمعیت‌های انسانی و غیرانسانی در سیاست جهانی است. ژئوپلیتیک معاصر آشکارا به مجموعه‌های نظامی و شبکه‌های آن‌ها زندگی و معاش می‌دهد. شبکه‌های نظامی و بسیاری دیگر از شبه-موضوعات ژئوپلیتیکی و شبه افراد ژئوپلیتیکی ظهور یافته‌اند. اتوسایبورگ‌ها^۱، هواپیماهای ناوبر، و ... ژئوپلیتیک خاص خود را دارند. به اعتقاد اتوا، اکنون کارگزار در ژئوپلیتیک، شبکه‌های سایبورگی است و نه ژئوپلیتیسین‌ها (Ó Tuathail, 1998:32-33).

بحران حکمرانی اقتصادی

امروزه ساختارهای اقتصادی و قدرت مالی در مقیاس‌هایی فراتر از قدرت حتی حکومت‌های قدرتمند تعیین می‌شوند؛ و وضعیت ژئوپلیتیکی پست‌مدرن منجر به فرایندی شده است که در آن سیاست‌های ملی مجبور به تنظیم خود برای تطبیق با پویایی‌ها و تقاضاهای اقتصاد جهانی سرمایه‌داری شده‌اند؛ و حکومت‌ها یا باید در دام شبکه‌های بین‌المللی مالی و جریان‌های کالا بیفتند یا تبدیل به مناطقی حاشیه‌ای درون اقتصاد جهانی شوند. با این حال، در فرایند جهانی شدن دوگانگی‌های زیادی وجود دارد. برای مثال یکی از دوگانگی‌های بازارهای جهانی، وجود بازیگران خصوصی و شبکه‌هایی از مقررات بین‌المللی است. از یک سو، سیستم مالی بین‌المللی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و روابط تجاری نیازمند مجموعه‌هایی ثابت از قوانین جهت انجام کسب‌وکار در یک شیوه مؤثر و شفاف هستند؛ از سوی دیگر، بسیاری از بازیگران خصوصی کلیدی در اقتصاد جهانی برای فرار از مقررات جهت به حداکثر رساندن سود خود تلاش می‌کنند. امروزه اقتصاد جهانی در مرکز خود یک سیستم مالی بین‌المللی انعطاف‌پذیر، پیچیده و گسترده دارد که برای پیشی جستن از هنجارها و قواعد حکومت طراحی شده و منجر به بی‌ثباتی شده است. همچنین سرمایه‌داری فراملی، در سراسر جهان نابرابری عمیقی در ثروت و درآمد، مناقشات طبقاتی، اکولوژیکی و منطقه‌ای را موجب شده که به نوبه خود منجر به بی‌ثباتی عمده نهادی، افراط‌گرایی سیاسی و خشونت‌های جمعی و مانند آن، در یک شیوه سریع‌تر و خشن‌تر در قرن ۲۱ شده است. به اعتقاد اتوا، وضعیت ژئوپلیتیکی پست‌مدرن، با تناقضات سیستماتیک، آسیب‌پذیری ایدئولوژیکی، بی‌ثباتی سیاسی و به طور فزاینده بحران‌های آشکار حکمرانی مشخص می‌شود و ژئوپلیتیک انتقادی باید به بررسی چگونگی پاسخ-

های حکومت به «هرج و مرج‌های آینده» ناشی از افول حکومت‌ها و گانگستر سرمایه‌داری توسعه یافته پردازد (Ó Tuathail, 2000: 168-172).

اهمیت یافتن عامل زمان

یکی از ابعاد تفکر پست مدرن، تلاش برای تفکر جدید در مورد فضا و سیاست، از نظر تفاوت، تکرر و مقاومت و تفکر مجدد در مورد روابط بین فضا و زمان و پیامدهای آن برای سیاست است. برخی معتقدند در جهانی که مشخصه آن سرعت، شبیه‌سازی و نظارت است؛ در تحلیل روابط زمان-فضا، «کرونوپلیتیک»^۱ جایگزین ژئوپلیتیک شده است. به اعتقاد ویرلیو (۱۹۹۷م.) در حوزه توسعه قلمرویی، اکنون «زمان» بیشتر از «فضا» اهمیت دارد. با حرکت از شهری شدن «فضای» واقعی جغرافیای ملی به شهری شدن «زمان» واقعی ارتباطات بین‌المللی، «فضای جهانی» ژئوپلیتیک به تدریج در حال واگذار کردن اولویت استراتژیک خود به «زمان جهانی» از نزدیکی‌های «کرونواستراتژیک» است. در نگاه ویرلیو، جهان شامل بزرگراه‌های اطلاعات الکترونیک، دیگر به محور شمال-جنوب تقسیم نمی‌شود، بلکه بیشتر به دو سرعت، یعنی سرعت کامل و سرعت نسبی تقسیم می‌شود؛ و جامعه به درون دو کمپ مخالف تقسیم می‌شود: افراد «دارا» یعنی آن‌هایی که مطابق با ضربان زمان واقعی «شهر جهانی» زندگی می‌کنند و «فقیر» یعنی آن‌هایی که در حاشیه‌های فضای واقعی «شهرهای محلی» زنده می‌مانند. دیدگاه ویرلیو، تمایل زیادی برای اشاره به «پایان ژئوپلیتیک» دارد؛ اما، در این زمینه، دوگانگی‌هایی نیز وجود دارد. برای مثال، با وجود این که اقتصاد بدون مرز ممکن است نشان دهنده حرکت به سمت واقلمروآگاهی باشد، همزمان نزاع‌هایی برای قلمرویی شدن مجدد وجود دارد؛ در حالی که تمایلاتی به سمت تأکید بر جهانی شدن تجارت، سرمایه‌گذاری و ... وجود دارد، همزمان فراخوان‌هایی برای «محلی شدن»، بی‌مصرف کردن قدرت شرکت‌های فراملی و معتبر شدن مجدد اهمیت اقتصادها و منابع محلی نیز وجود دارد. در عصر سرعت و شتاب، معنای نئولیبرال داده شده به اهمیت سرعت، مقاومت را از طریق تأکید بر «کندی» تولید می‌کند. مثلاً مک-دونالد هدف اعتراض قرار گرفته و یک واکنش بر ضد فست‌فود به وجود آمده که «جنش غذای آهسته» نام گرفته است؛ بنابراین معانی مرتبط با «زمان» به طور فزاینده تبدیل به مقری از مناقشه شده‌اند (Slater, 2006: 76-79).

بر این اساس، برخی به بازنگری در مورد جایگاه قدرت در زمان‌های جهانی پرداخته‌اند. بومن در سال ۱۹۹۹م. بیان کرده بود که در عصر کنونی قدرت حقیقی از آن «جریان‌ها» است و همه نهادهای سیاسی موجود «محلّی باقی می‌مانند». بومن عنصر کلیدی جهانی شدن را «جدایی در حال پیشرفت قدرت از سیاست» تعریف کرد: در حالی که سیاست، محلی و قلمرویی باقی می‌ماند؛ قدرت به طور جهانی جریان می‌یابد. به اعتقاد وی قدرت و سیاست، در فضاهاى مختلف مستقر می‌شوند. «فضای جغرافیایی و طبیعی خانه‌ای برای سیاست باقی می‌ماند، در حالی که سرمایه، اطلاعات و قدرت ساکن فضای مجازی است؛ که در آن فضای طبیعی حذف و یا خنثی شده است». در مقابل، اسلیتر در تضاد با دیدگاه مطرح شده توسط بومن در مورد سیاست، قدرت و فضا‌مندی، به پیوند ذاتی بین قدرت و قلمرو در جهت تلاش برای ایجاد نظم‌های اجتماعی جایگزین تأکید کرد. این نظم‌ها و جریان‌های جایگزین، ممکن است موقعیت ژئوپلیتیکی یک جامعه معین در نظم جهانی را به چالش بکشند - مانند جنبش زاپاتیستا در مکزیک - و در برخی مواقع نوع دیگری از قدرت را ممکن سازند، یعنی قدرت برای «مقاومت» و ایجاد جایگزین‌های تصویری از تغییر اجتماعی، مانند دموکراسی رادیکال، عدالت اجتماعی و حقوق بومی. این امر حضور یک پندار ژئوپلیتیکی مخالف است که با طیفی از عرصه‌های فضایی مواجه می‌شود (مثل جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی) که می‌تواند در مورد مکزیک دیده شود. در این حالت، نزاع برای اندیشه‌ها مهم‌تر از قدرت نظامی است. آنچه مهم است نقش محوری ابزارهای ارتباطی مانند اینترنت است که جهت انتشار روایت‌ها و تحلیل‌های مخالف اهمیت یافته و برای مثال به زاپاتیستا، طبق خوانش‌های معین یک شیفتگی پست-مدرن می‌دهد (Ibid:80-84).

پیوستگی درونی مقیاس‌های فضایی به جای تمرکز بر مقیاس ویژه و منفرد

موضوع ارجحیت دادن به برخی سطوح مقیاس در ژئوپلیتیک پست‌مدرن قویاً به چالش کشیده می‌شود. اگنیو از این موضوع که ژئوپلیتیک مدرن عمدتاً بر مقیاس ملی یا جهانی تأکید می‌کند، انتقاد کرده است. از نظر وی بسیاری از مفسران به استقرار علت‌ها در سراسر مقیاس‌های جغرافیایی یا کمتر توجه کرده‌اند یا اصلاً توجه ننموده‌اند (Agnew, 1998:7). به عبارت دیگر، وجه اشتراک رویکرد مکاتب متمایز ژئوپلیتیکی تا قبل از رواج ژئوپلیتیک پست‌مدرن عبارت بود از توجه به یک تعمیم‌گرایی نظام‌مند و بزرگ مقیاس، به همراه تأکید خاص بر نقش کشور مورد نظر (ژئوپلیتیک آلمان، فرانسه و آمریکا) در نظم سیاسی جهان در حال تغییر و توسعه (Braden & Shelley, 2004:31). در مقابل، ژئوپلیتیسن‌های پست‌مدرن،

مسائل ژئوپلیتیکی را در پیوستاری از مقیاس های فضایی متعدد مورد بازنگری و تجزیه و تحلیل قرار می - دهند:

اولاً، با رواج ژئوپلیتیک پست مدرن مفهوم رابطه ای، هم تکمیلی، و سلسله مراتبی مقیاس های محلی تا جهانی مطرح شده است. مفهوم رابطه ای به پیوند و همبستگی متقابل مقیاس های محلی تا جهانی در یک فرایند دینامیک اشاره دارد. بُعد رابطه ای مقیاس توسط هاویت، یوناس، سوینگدو، مک گیورک، فیگان، کلی و مارستون طرح شده و با تکیه بر درک ماهیت اساساً استعاره ای برجسب های مقیاس (محلی، ناحیه ای، ملی و جهانی) بیان می کند که مرزهای مقیاس در صورتی بهتر بازنمایی می شوند که آنها واسط، میانجی و جوه مشترک همدیگر باشند (Zaki & ValiGholizdeh, 2013:84). ویژگی سلسله مراتبی مقیاس بیانگر این است که سیاست ها بر حسب مقیاس های جغرافیایی یا داخلی و ملی یا خارجی و بین المللی در درون بافت و وسیع تر مقیاس جهانی عمل می کنند. بر این اساس، مقیاس های جغرافیایی، سلسله مراتبی تودرتو از مکان های خرد و کلان بهم مرتبطی است که با همدیگر در کنش متقابل دائمی هستند. عرصه و محدوده این کنش متقابل از میکرو مقیاس های محلی تا سطح کروی و جهانی امتداد می یابد. جغرافیدانان سیاسی پست مدرن معتقدند با بکارگیری پیوستار مقیاس های جغرافیایی متعدد خرد تا کلان (محلی تا جهانی) می توان جهان بسیار پیچیده و بغرنج کنونی را درک نمود، بدون اینکه بخش زیادی از پیچیدگی های این واقعیت را از دست بدهند. ثانیاً رهیافت ژئوپلیتیک پست مدرن صرف نظر از پذیرش اهمیت نسبی مقیاس ملی، تقدهای اساسی نیز بر آن وارد می سازد. معتقدان به این رویکرد به واسطه تأکید بر مفاهیم تفاوت، هویت، و قدرت ضمن پرداختن به مقیاس کشوری، سایر سطوح چندگانه مقیاس ها اعم از جهانی، منطقه ای (فراملی)، ناحیه ای، و محلی (فروملی) را در تحلیل هایشان واجد اهمیت می دانند. در فضای فکری پست مدرن، «تفاوت» ضرورتاً امری فضایی است که محتوا و شکل سیاست را تحت تأثیر قرار می - دهد، در حالی که فضای فکری حاکم بر مدرنیسم درصدد ریشه کن کردن تفاوت های ذاتی جغرافیایی بود. بنابراین جغرافیدانان پست مدرن، زبان مقیاس جغرافیایی را به عنوان یک منبع اصلی برای مطالعه سیاست تفاوت های فضایی - اجتماعی^۱ بکار می گیرند (Castree & Others, 2008 : 305).

در ژئوپلیتیک پست مدرن بازاندیشی تحلیل ژئوپلیتیکی بر این نکته تأکید می کند که مقیاس ها و شبکه های متفاوت بین مکان ها با گذشت زمان چگونه با یکدیگر به طرز متفاوتی مرتبط می شوند. این نوع طرز

فکر جغرافیدانان سیاسی را از افق‌های سیاسی حکومت‌محور دور کرده و به سمت دیدگاه کثرت‌گراتر سازمان سیاسی در گذشته و آینده هدایت خواهد کرد (Agnew, 1998:6-7). در کل آنچه که بسیاری از پژوهش‌های متقدم را از تحقیقات متأخر (پست‌مدرن) در این رشته متمایز می‌سازد، تغییر جهتی است که از تمرکز یکسره بر تحلیل‌های مقیاس منفرد کشور‌محور دور شده و به چارچوب‌های دیگری در مقیاس‌های جغرافیایی متعدد و متکثر (جهانی، محلی، منطقه‌ای و غیره) از جمله حوزه‌های بسیار محلی‌تر تا حوزه‌های بسیار کلان و کروی معطوف شده است (Mirheidar & Zaki, 2010:32).

فروپاشی انتظارات از روشنگری

یکی از ویژگی‌های پست‌مدرنیسم توجه به اقلیت‌های قومی، نژادی و دیگر گروه‌های به حاشیه رانده شده است (Hannah & Strohmayer, 1995:339-340). منتقدین عصر روشنگری اظهار می‌کنند که مدرنیته به طور مداوم تولید کننده مجموعه‌ای از قربانیان مانند دهقانان، کارگران، زنان استثمار شده و ... بوده است (Pishgahifrd, & Kiani, 2011:24). در حالی که برخی به طور ماهرانه‌ای ریشه‌های با چالش مواجه شدن روشنگری را تا وعده‌های برآورده نشده رنسانس اومانیستی دنبال می‌کنند؛ اما در این زمینه قرن نوزدهم نقشی تعیین کننده داشته است. فراطلبیدن «بدبینی» کنونی، در واکنش به خوش‌بینی گسترده‌ای است که مشخصه قرن نوزدهم است. خوش‌بینی که در مفهوم «پیشرفت» مجسم شده بود، در همه امور (علم، پزشکی، پیشرفت اجتماعی و فناوری و ...) رسوخ کرد. زیر سؤال بردن «خوش‌بینی» قرن نوزدهم توسط بسیاری از مفسران، به واسطه دلالت آن بر رویه‌های امپریالیستی، مردانه‌گرا و موضع‌گیری‌های ملی-گرایانه، و ... انگیزه‌ای بود که عصر «پسا»ها را برانگیخت؛ یعنی یک بازخوانی شک‌گرایانه از دستاوردهای گذشته و آگاهی فزاینده از نقطه‌های کوری که همراه ظهور توسعه‌های مطلوب بودند. این شک‌گرایی خاص، در نتیجه توهم‌زدایی به وجود آمد: اگر مشخصه اصلی قرن نوزدهم اطمینان و افق‌های طولانی انتظار بود، قرن بیستم شاهد مرگ بسیاری از رؤیاهای بشر در جهنم ساخته بشر در مکان‌هایی چون آشویتز، مای‌لای^۲ و بیافرا^۳ بود. «خوش‌بینی» که تنها به دلیل سکون سیاسی و فرهنگی جنگ سرد، از

۲ مای لای (My Lai) واقعه‌ای در مارس ۱۹۶۸م. است که در جریان جنگ ویتنام بیش از پانصد شهروند غیرنظامی ویتنام توسط ارتش ایالات متحده آمریکا به قتل رسیدند.

۳ بیافرا (Biafra) ناحیه‌ای در کشور نیجریه است که بر سر استقلال آن از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۷۰م. جنگ خونین داخلی درگرفت. نفت و طمع کمپانی‌های نفتی عامل این جنگ قلمداد شده‌اند. این جنگ موجب کشتار بیش از چهارصد هزار غیرنظامی شد. اکثر تلفات به دلیل محاصره و نبود مواد غذایی بود.

ارزیابی مجدد پس از جنگ جهانی نجات یافته بود، در نهایت در سال‌های گلاس‌نوست و تنها به صورت متناقضی با برداشتن دیوار برلین کنار گذاشته شد. به این ترتیب نهم نوامبر ۱۹۸۹م. شکافی را به وجود آورد و رگبار «پسا»-ایسم‌ها با این شکاف همزمان شد (Strohmayr, 2005:6-7). پست مدرنیست‌ها، به رسوا کردن این خوش‌بینی می‌پردازند و توضیح می‌دهند که چرا امور به غلط پیش رفتند و چرا مدرنیست‌ها هرگز از همان آغاز درست عمل نکردند؛ و چرا جهان نمی‌تواند مانند آنچه آن‌ها فرض می‌کنند، باشد (Cox, 2014:14).

بنابراین، در پست مدرنیته دیگر به روایت‌های کلان مدرنیته در مورد روشنگری که جامعه را به شیوه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، به افسانه‌های خرد و آزادی ملبس می‌کند اعتمادی نیست. بر این اساس، تیموتی لوک، برداشتی دیگر از ژئوپلیتیک پست مدرن ارائه کرده است. در دیدگاه وی، پست مدرنیته فروپاشی انتظارات از روشنگری است؛ بر این مبنا اگر روشنگری، رهایی و پیشرفت مورد اعتقاد نیستند، پس رویه‌های سیاسی نیز مورد شک قرار می‌گیرند این فروپاشی انتظارات از روشنگری، در یک دیدگاه پست مدرن نسبت به ژئوپلیتیک، معنا و هدف از دولت-ملت، قلمروسازی حکومتی، حکمرانی عمومی و پیشرفت علمی-تکنیکی درون یک نظم ثابت بین‌المللی را زیر سؤال می‌برد. بر این اساس به عنوان مثال، بسیاری از اندیشمندان پست مدرن فعالیت‌های گروه‌های اسلام‌گرا طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱م. و پس از آن را به عنوان یک واکنش به مدرنیته و شکست و ضعفی می‌بینند که به وسیله جهانی شدن برای ملت‌های فقیر و بدون قدرت به ارمغان آورده شده است. مسئله دیگری که لوک در این زمینه به آن اشاره می‌کند، آسیب‌پذیری زندگی معاصر است. زندگی معاصر وابسته به شبکه‌ای از تکنوساختارهای پیچیده به هم مرتبط مانند ارتباطات، تغذیه، حمل و نقل، امور مالی، پزشکی و مصنوعات تکنیکی معمولی است که می‌تواند توسط تروریست‌ها برای اهداف مخرب استفاده شود. قابلیت‌های مرگبار می‌تواند به سادگی توسط عملکردهای معکوس (ضد) استفاده‌های روزمره بسیاری از تکنیک‌ها ایجاد شود؛ و این سیستم‌های تکنیکی را به خطرات تهدید کننده و غیر قابل کنترل تبدیل کند (Luke, 2006:219-224).

توجه به فضاهای پست مدرن

در ژئوپلیتیک پست مدرن، فضا می‌تواند اول تصور شده و سپس به طور گسترده‌ای در هم اصطلاحات فضایی و هم غیرفضایی بازنمایی شود. برای مثال، بعد از حملات تروریستی یازده سپتامبر، فضای جهانی

به شدت تقسیم شده به مناطقی از «هویت» و «تفاوت» است که یا وفادار به ائتلاف بین‌المللی مورد حمایت کشورهای ضدتروریست هستند؛ و یا با شبکه تیره‌وتاری از بنیادگرایان رادیکال همکاری می‌کنند که از فضاهای پست‌مدرن برای اهداف ضدمدرن بهره‌برداری می‌کنند. برای مثال، حادثه یازده سپتامبر نتیجه‌ای از مدرنیته شکست خورده متکی به تمدن تجاری و درخواست بدون توقف آن برای رشد است؛ این واقعیتی ژئوپلیتیکی است که نیازمند توجه است. در جنگ‌های جدید تعادل ژئوپلیتیکی وجود ندارد؛ برای مثال، اقتصاد ده تریلیونی ایالات متحده آمریکا بر ضد افغانستانی قرار گرفت که درآمد اصلی اش مزارع تریاک است و سی درصد جمعیتش وابسته به سازمان‌های امدادسانی برای غذا هستند که بیشتر آن نیز از ایالات متحده آمریکا می‌آید. تقریباً سیصد میلیون آمریکایی با سی میلیون افغانی مواجه شدند و ستاره‌های نظامی واشنگتن برای مقابله با اسلحه‌های طالبان که باقی مانده از اتحاد جماهیر شوروی عصر جنگ سرد بود، مجهز شدند. کشورهای ناتو، ژاپن، استرالیا، نیوزلند و ده‌ها ملت دیگر به ایالات متحده آمریکا کمک کردند؛ در حالی که هیچ ملتی، به جز پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی طالبان را به رسمیت نشناخت. به اعتقاد لوک این مسئله ادامه خواهد یافت؛ بدین صورت که اقتصاد جهانی به طور همزمان، سلاح‌های ممکن و دشمنان عصبانی را ایجاد می‌کند. فرایندهای در حال انجام جهانی شدن و استعمال مداوم ایدئولوژی‌های نئولیبرال جهان‌گرایی، یقیناً به ایجاد خشم‌های جدید بر ضد ایالات متحده آمریکا و غرب ادامه خواهند داد. ژئوپلیتیک پست‌مدرن به این مسئله توجه می‌کند که چگونه فضا بعد از پایان جنگ سرد در سطح محلی و در مقیاس جهانی دوباره ساخته و تصور می‌شود. دهه ۱۹۹۰م؛ و ۲۰۰۰م. دهه تغییرات گسترده سریع در اکثر ساختارهای استراتژیک، سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و فرهنگی بوده است. اکثر اصول اساسی برای سازمان‌دهی فضای جغرافیایی در حال فرسایش هستند و اشکال جدیدی از جغرافیا در بسیاری از عرصه‌ها (آمیختگی قومی، شبکه‌های اطلاعاتی، بلوک-های مذهبی، جوامع تروریستی و ...) در حال توسعه است. لذا باید به این مسئله توجه شود که چگونه این ساختارها برای سازمان دادن فضا دوباره تصور شده‌اند. از نظر لوک نقشه سیاسی جهان باید در بسیاری از سطوح - محلی، ملی، منطقه‌ای، و جهانی - دوباره ارزیابی شود و تحلیل ژئوپلیتیکی پست‌مدرن، نیازمند عبور از مرزهای رشته و توجه به مطالعات فرهنگی، ارتباطات، اقتصاد، مطالعات بین‌الملل، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و نیز سایر زیرشاخه‌های جغرافیا است (Ibid:228-232).

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان گفت مباحث ژئوپلیتیک پست مدرن تأثیر پذیرفته از بحث‌های پست مدرن در کل علوم اجتماعی و خود جغرافیای انسانی بوده است. ژئوپلیتیک پست مدرن نیز مانند خود فلسفه پست مدرن و جغرافیای پست مدرن دو خط سیر کلی را پشت سر گذاشته است. اول، ژئوپلیتیک پست مدرن به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌های ژئوپلیتیکی و دوم، ژئوپلیتیک پست مدرن به عنوان تبعات ناشی از زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن.

نتیجه‌گیری

پست مدرنیسم یکی از پارادایم‌هایی است که در دهه‌های گذشته به بسیاری از رشته‌ها و از جمله رشته جغرافیای سیاسی وارد شده است. در رشته جغرافیای سیاسی پست مدرنیسم بیشترین تأثیر را بر ژئوپلیتیک داشته است و بسیاری از فرضیات پایه‌ای آن را سست کرده است. همان‌گونه که در این مقاله گذشت، دو درک کلی از پست مدرنیسم وجود دارد. اول، درک پست مدرنیسم در یک زمینه زبانی-فرهنگی-فلسفی که بر اساس آن، پست مدرنیسم بیش از هر چیز، رد روایت‌های کلان و معرفت‌شناسی-های کلان مدرنیته است. این درک از پست مدرنیسم که به تدریج با دیدگاه‌هایی مانند پساساختارگرایی، پسااستعمارگرایی و فمینیستی ترکیب و تداخل یافته، به وسیله رویکردهای شالوده‌شکنانه، متنی-زبانی و گفتمانی مشخص می‌شود و عمدتاً به عنوان تردید نسبت به فراروایت‌ها در نظر گرفته می‌شود. درک دوم از پست مدرنیسم، به تغییر خود جهان می‌پردازد و ابزارهای شناختی لازم برای کشف تحولات آن ارائه می‌کند. در این درک تغییراتی چون، جهانی شدن بسیاری از فرایندهای اقتصادی؛ انقلاب فناوری؛ انتشار سیاره‌ای مدل‌های مصرفی معین؛ تکه‌تکه شدن فرهنگ‌ها؛ غالب شدن یک رژیم سرمایه‌داری از انباشت انعطاف‌پذیر؛ و تحلیل رفتن حاکمیت حکومت به عنوان بسته شدن یک عصر و ظهور یک فرهنگ و جامعه «پست مدرن» جدید در نظر گرفته می‌شوند. در این درک پست مدرنیته به عنوان مرحله‌ای جدید در توسعه سرمایه‌داری و تولیدی از تغییر سرمایه‌داری جهانی در نظر گرفته می‌شود. در جغرافیای انسانی، شخصیت‌های اولیه اصلی چرخش پست مدرن در یک پس‌زمینه مارکسیستی مشترک بودند و در واقع ابتدا از درک دوم از پست مدرنیسم تأثیر پذیرفتند و به تدریج درک اول از پست مدرنیسم نیز مورد پذیرش و تحقیق قرار گرفت.

یک توافق عمومی در مورد چیستی و قلمرو مطالعات «ژئوپلیتیک پست مدرن» وجود ندارد. با این حال، می‌توان دو خط سیر کلی را در ژئوپلیتیک پست مدرن تشخیص داد. اول، تردید نسبت به فراروایت-

ها و دوم، مطالعه تبعات ناشی از زیرسؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن. در رویکرد اول به ژئوپلیتیک پست‌مدرن، که ناشی از درک پست‌مدرنیسم در یک زمینه فرهنگی-زبانی-فلسفی است، به شالوده‌شکنی علم ژئوپلیتیک پرداخته می‌شود. در این رویکرد، نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک به عنوان فراروایت‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که به مثابه گفتمانی واقعیت‌ساز، پدیده‌های اجتماعی در چارچوب آن‌ها معنا یافته‌اند و این نظریه‌ها به عنوان نوعی بازی زبانی که در یک دوره زمانی خاص، از طرف نظریه‌پردازان در پرتو یک گفتمان خاص شکل گرفته‌اند؛ مورد تردید قرار می‌گیرند و شالوده‌شکنی می‌شوند. در این رویکرد، ژئوپلیتیک پست‌مدرن، واقعیت را در پس گفتمان‌ها و فراروایت‌ها جستجو می‌کند. این رویکرد به ژئوپلیتیک پست‌مدرن، با دیدگاه‌های پساساختارگرایی، پساستعمارگرایی و فمینیسم تداخل یافته و ترکیب شده و به درون آن‌ها جذب شده است.

درک دوم، از ژئوپلیتیک پست‌مدرن، به مطالعه تبعات ناشی از زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن و فاز اخیر توسعه سرمایه‌داری می‌پردازد. در این زمینه جغرافیدانان سیاسی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی به مسائلی مانند فضای جریان‌ها و واقلمرو آگاهی ناشی از فشردگی زمان-فضا و تبعات آن برای تحلیل‌های ژئوپلیتیکی؛ بحران حکمرانی اقتصادی؛ اهمیت عامل زمان و مباحثی مانند اینفوپلیتیک و کروئوپلیتیک؛ اهمیت عامل مقیاس و پیوستگی درونی مقیاس‌های فضایی به جای تمرکز بر مقیاس ویژه و منفرد؛ فروپاشی انتظارات از روشنگری و تبعات آن برای مسائلی چون معنا و هدف از دولت-ملت، قلمروسازی تثبیت شده و پیشرفت علمی-تکنیکی درون یک نظم ثابت بین‌المللی؛ و نیز مطالعه فضاهای پست‌مدرن می‌پردازند.

در نهایت می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری نمود که مباحث ژئوپلیتیک پست‌مدرن تأثیر پذیرفته از بحث‌های پست‌مدرن در کل علوم اجتماعی و خود جغرافیای انسانی بوده است. چیستی و تعریف دامنه مطالعات ژئوپلیتیک پست‌مدرن وابسته به این مسئله است که خود اصطلاح پست‌مدرن و پست‌مدرنیسم را چگونه تعریف کنیم. درک ژئوپلیتیک پست‌مدرن، در یک زمینه فرهنگی-زبانی-فلسفی مستلزم نفی ذات‌گرایی، مبنای‌گرایی و قطعیت‌گرایی در ژئوپلیتیک است. درک ژئوپلیتیک پست‌مدرن، به عنوان پیامد زیر سؤال رفتن پندار ژئوپلیتیکی مدرن، نیز مستلزم پذیرش تغییر عوامل مؤثر بر فرایندهای پیش‌برنده امور و پدیده‌های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی در همه مقیاس‌ها است. از این رو، بررسی پدیده‌های ژئوپلیتیکی، نیازمند ابزارهای تحلیلی جدید است. این درک از ژئوپلیتیک پست‌مدرن نیازمند بازنگری در حکومت-

محوری ژئوپلیتیک و پذیرفتن شرح‌های جدید و انعطاف‌پذیرتر از همه مفاهیم مورد کاربرد در ژئوپلیتیک مانند حاکمیت، فضا، مرز، قدرت، مقیاس، امنیت، تهدید، هویت، تفاوت و نیز توجه به مفاهیم و اصلاحات جدیدی مانند کرونوپلیتیک، کرونواستراتژی و اینفوپلیتیک است.

کتابنامه

1. Afzali, R., & Amiri, A. (2011). Epistemological and methodological foundations of postmodern theories in political geography and geopolitics. *Human Geography Research Quarterly*, 77, 39-60. [In Persian]
2. Agnew, J. (1994). The territorial trap: The geographical assumptions of international relations theory. *Review of International Political Economy*, 1(1), 53-80.
3. Agnew, J. A. (1998). *Geopolitics: Re-visioning world politics*. London and New York: Routledge.
4. Agnew, J. A. (2002). *Making political geography*. New York: Oxford University Press.
5. Agnew, J. A. (2003). *Geopolitics: Re-visioning world politics* (2nd ed.). New York: Routledge.
6. Agnew, J. A. (2005). *Hegemony: The new shape of global power*. Philadelphia: Temple University Press.
7. Bionics (2016). Collins dictionary. Retrieved from <http://www.Collinsdictionary.com/dictionary/english/bionics>.
8. Braden, K., & Shelley, F. (2004). *Engaging geopolitics* (A. Farshchi & H. R. Rahnama, Trans.). Tehran: Supreme-War Period Publication. [In Persian]
9. Castree, N., Featherstone, D., & Herod, A. (2008). Contrapuntal geographies: The politics of organizing across sociospatial difference. In K. Cox, M. Low & J. Robinson (Eds.), *Political geography* (pp. 305-322). London: Sage Publications.
10. Cox, K. (2014). *Making human geography* (1st ed.). New York: The Guilford Press.
11. Dear, M. (1988). The postmodern challenge: Reconstructing human geography. *Transactions of the Institute of British Geographers*, 13(3), 262-274.
12. Dear, M. (1990). Book review: Postmodern geographies: The reassertion of space in critical Social theory. *Annals of the Association of American Geographers*, 80(4), 649- 654.
13. Dear, M., & Dahmann, N. (2008). Urban politics and the Los Angeles school of urbanism. *Urban Affairs Review*, 44(2), 266-279.
14. Dear, M., & Wassmansdorf, G. (1993). Postmodern consequences. *Geographical Review*, 83(3), 321-325.

15. Demissie, F. (1991). Book review: Postmodern geographies: The reassertion of space in critical social theory, *Political Geography Quarterly*, 10(1), 80-82.
16. Eflin, J. (1990). Book review: Postmodern geographies: The reassertion of space in critical social theory. *Geographical Review*, 80(4), 448-450.
17. Flint, C. (2001). The geopolitics of laughter and forgetting: A world-systems interpretation of the post-modern geopolitical condition 1. *Geopolitics*, 6(3), 1-16.
18. Flusty, S. (2005). Postmodernism. In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson, & N. Washbourne (Eds.), *Cultural geography: A critical dictionary of key concepts* (pp. 169-174). London: L. B. Tauris & Co Ltd.
19. Gregory, D. (1994). *Geographical imagination*. London: Blackwell Publisher.
20. Gregory, D., Johnston, R., Pratt, G., Watts, M., & Whatmore, S. (2009). *The dictionary of human geography* (5th ed.). Malden: Wiley Blackwell.
21. Hables Gray, C. (2002). *Postmodern war: The new politics of conflict* (A. R. Tagha, Trans.). Tehran: Supreme-War Period Publication. [In Persian]
22. Hannah, M., & Strohmayer, U. (1995). The artifice of conviction or an internal geography of responsibility. *Geographical Analysis*, 27(4), 339-359.
23. Harvey, D. (2011). *The condition of postmodernity: An enquiry into the origins of cultural change* (A. Ghavami Moghadam, Trans.). Tehran: Pejvak Publication. [In Persian]
24. Jameson, F. (1991). *Postmodernism or the cultural logic of late capitalism*. Durham: Duke University Press.
25. Kofman, E. (1999). Book review: Geopolitics: Re-visioning world politics. *Transactions of the Institute of British Geographers*, 24(3), 381-383.
26. Kuus, M. (2011). Geopolitics part II. In J. A. Agnew & J. S. Duncan (Eds.), *The Wiley-Blackwell companion to human geography* (pp. 523-533, 1st ed.). Malden: Blackwell Publishing Ltd.
27. Lechte, J. (1999). *Fifty key contemporary thinkers: From structuralism to postmodernity* (M. Hakimi, Trans., 2nd ed.). Tehran: Khojasteh Publication. [In Persian]
28. Luke, T. W. (2006). Postmodern geopolitics: The case of the 9.11 terrorist attacks. In J. Agnew, K. Mitchell, & G. Toal, (Eds.), *A Companion to political geography* (3rd ed.) (pp. 219-235). Malden: Blackwell Publishing.
29. Malpas, S. (2009). *Postmodern* (B. Bahram, Trans.). Tehran: Phoenix Publication. [In Persian]
30. Minca, C. (2009). Postmodernism/postmodern geography. In Kitchin, R., & Thrift, N. (Eds.), *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 8, 64-70, Elsevier Ltd.
31. Mirheidar, D., & Zaki, Y. (2010). The concept of geographical scale and its importance in the post-modern political geography. *International Journal of Geopolitics*, 6(1), 5-36. [In Persian]

32. Moinee Alamdari, J. (2006). *Methodology of new theories in politics (positivism and postpositivism)*. Tehran: Tehran University Publication. [In Persian]
33. Moradi, A., & Afzali, R. (2013). *New ideas in geopolitics: Postmodernism, post-structuralism and discourse*. Tehran: Green Olives Publication. [In Persian]
34. Nash, K., & Scott, A. (2009). *Guidance of political sociology* (Vol. II) (F. Taghiloo, M. Khezri, & F. Poorsaeed, Trans.). Tehran: Institute for Strategic Studies Publication. [In Persian]
35. Ó Tuathail, G. (1997). At the end of geopolitics? Reflections on a plural problematic at the century's end. *Alternatives: Global, Local, Political*, 22(1), 35-55.
36. Ó Tuathail, G. (1998). Postmodern geopolitics? The modern geopolitical imagination and beyond. In S. Dalby & G. O. Tuathail (Eds.), *Rethinking geopolitics: Towards a critical* (pp. 16-38). London and New York: Routledge.
37. Ó Tuathail, G. (1999). Understanding critical geopolitics: Geopolitics and risk society. *Journal of Strategic Studies*, 22(2-3), 107-124.
38. Ó Tuathail, G. (2000). The postmodern geopolitical condition: States, statecraft, and security at the millennium. *Annals of the Association of American Geographers*, 90(1), 166-178.
39. Ó Tuathail, G., Dalby, S., & Routledge, P. (2001). *The geopolitics reader* (M. R. Hafeznia & H. Nazareth, Trans.). Tehran: Institute for Political and International Studies. [In Persian]
40. Pishgahifard, Z., & Kiani, V. (2011). Rethinking about the concepts and foundations of political geography and geopolitics concepts in the paradigm of post-modernism. *Journal of Defense Policy*, 20(77), 9-32. [In Persian]
41. Reuber, P. (2009). Geopolitics. In Kitchin, R., & Thrift, N. (Eds.), *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 4, 441-452, Elsevier Ltd.
42. Scott, J., & Simpson-Housley, P. (1989). Relativizing the relativizers: On the postmodern challenge to human geography. *Transactions of the Institute of British Geographers*, 14(2), 231-236.
43. Slater, D. (2006). Geopolitical themes and postmodern thought. In J. Agnew, K. Mitchell, & G. Toal (Eds.), *A companion to political geography* (pp. 75-92, 3rd ed.). Malden: Blackwell Publishing.
44. Smith, N. (1990). Geography redux? The history and theory of geography. *Progress in Human Geography*, 14(4), 547-559.
45. Soja, E. (1989). *Postmodern geographies: The reassertion of space in critical social theory*. London: Verso.
46. Strohmayr, U. (2005). Post-structuralism. In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson, & N. Washbourne (Eds.), *Cultural geography: A critical dictionary of key concepts* (pp. 6-10). London: L. B. Tauris & Co Ltd.

47. Taylor, P. J., & Flint, C. (2000). *Political geography: World-economy, nation-state, and locality* (4th ed.). New York: Prentice Hall.
48. Turner, B. (2011). *A sociological approach to orientalism, postmodernism and globalization* (M. A. Mohammadi, Trans.). Tehran: Yadavaran Publication.
15. Zaki, Y., & Vali Gholizdeh, A. (2013). *Spatial scales in political geography (concepts and theories)*. Tehran: Tehran University Publication.
16. Ward, G. (2004). *Postmodernism* (Gh. Fakhr Ranjbari, & A. Karami, Trans.). Tehran: Fish Publication. [In Persian]
49. Warf, B. (2009). Gregory, D. In Kitchin, R., & Thrift, N. (Eds.), *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 4, 639-643, Elsevier Ltd.
50. Warren, S. (2009). Postmodern city. . In Kitchin, R., & Thrift, N. (Eds.), *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 8, 355-362, Elsevier Ltd.

